



تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

● تاریخ شفاهی مطبوعات ایران / گفتگو با محمدعلی سفری /
سیدفرید قاسمی و علی دهباشی با همکاری طوبی ساطعی

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران (۱)

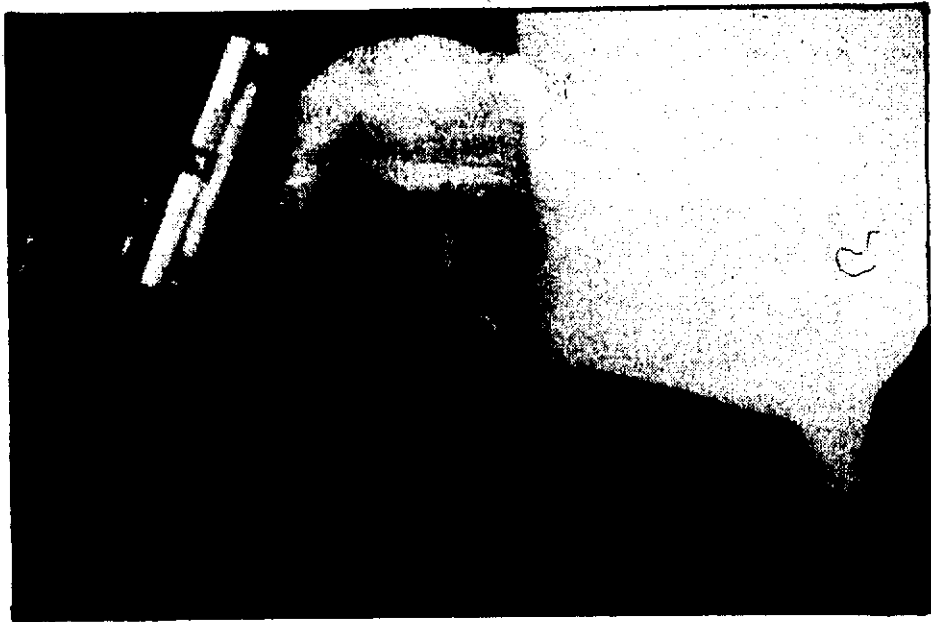
گفت و گو با محمدعلی سفری

سیدفرید قاسمی و علی دهباشی

با همکاری طوبی ساطعی

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد. بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد. بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار». / بخارا، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.
۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا». / بخارا، ش ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ - ۲۳۸.
۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهانبانویی». / بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص ۱۷۸ - ۱۹۹.
۴. «گفت و گو با ایرج افشار». / بخارا، ش ۲۱ و ۲۲، آذر تا اسفند ۱۳۸۰، صص ۱۸۶ - ۲۱۶.
۵. «گفت و گو با محمدعلی سفری». / بخارا، ش ۲۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، صص - .
۶. «گفت و گو با علی بهزادی». / بخارا، ش ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۸۱، صص - .
۷. «گفت و گو با مسعود برزین». / بخارا، ش ۲۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، صص - .
۸. «گفت و گو با خسرو شاهانی». / بخارا، ش ۲۶، مهر و آبان ۱۳۸۱، صص - .
۹. «گفت و گو با امیر هوشنگ عسکری». / بخارا، ش ۲۷، آذر و دی ۱۳۸۱، صص - .
۱۰. «گفت و گو با...». / بخارا، ش ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۱، صص - .



● محمدعلی سفری (عکس از سیاوش حبیب‌اللهی)

آقای سفری طبق روال گفت‌وگوهای این چینی ابتدا از سال تولد و تحصیلات‌تان بگویید.

محمدعلی سفری هشتم. در سال ۱۳۰۳ در لواسان به دنیا آمدم. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشگاه رفتم و در رشته حقوق تحصیل کردم. لیسانس و فوق لیسانس حقوق را از دانشگاه ملی گرفتم. بعد در مقطع دکترا قبول شدم، مدتی هم وقت خود را در این مقطع گذراندم، اما به عللی نیمه کاره تحصیل را رها کردم.

روزنامه‌نگاری را از چه تاریخی شروع کردید.

از شهریور ۱۳۲۰ جسته و گریخته با مطبوعات همکاری داشتم. اما اولین تجربه رسمی و عملی من با روزنامه برق شروع شد.

برق دکتر غلامحسین مصاحب؟

بله.

در آن روزنامه چه می‌کردید؟

همه کاره بودم. خبرنگار، مدیر داخلی، مصحح، موزع و حتی گاهی سردبیر.

چقدر حقوق می گرفتید.

۳۰ تومان.

از کار با دکتر غلامحسین مصاحب بیشتر بگویید. چون جامعه او را به عنوان دانشنامه نگار می شناسد و به این بخش از زندگی دکتر مصاحب کمتر اشاره شده، حتی خودش تمایلی نداشت درباره روزگار روزنامه نگاری سیاسی خود چیزی بگوید یا بنویسد.

دکتر مصاحب در آن دوره سیاسی نویس بود و در کار روزنامه نگاری هم مثل سایر کارهایش بسیار جدی بود و با دولت وقت که رئیس الوزرایش سهیلی بود به شدت مخالفت می کرد تا آنجا که به یاد دارم برق حدود صد شماره دوام آورد.

آخرین شماره موجود این روزنامه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره است.

شاید آخرین شماره آن باشد.

در روزنامه برق به مدیریت دکتر غلامحسین مصاحب چند نفر کار می کردند؟

دکتر مصاحب روزنامه را خانوادگی اداره می کرد. خودش، دکتر محمود مصاحب و خانمها شمس الملوک و اشرف الملوک مصاحب نیز همکاریش بودند. تنها عضو حقوق بگیر که نسبت خانوادگی با آنها نداشت و در آن روزنامه کار می کرد من بودم.

دفتر روزنامه برق کجا بود؟

خیابان لاله زار نو در طبقه دوم یک ساختمان دو اتاق تو در تو را در اختیار داشت. در همان طبقه یک اتاق دیگر بود که یک شرکت ساختمانی آن را اجاره کرده بود. بد نیست که این جا اشاره کنم مهندس جعفر شریف امامی و احمد آرامش هم که بعدها نامدار شدند از اعضای آن شرکت ساختمانی بودند.

روزنامه برق کجا چاپ می شد.

در مطبعه‌ای توی کورچه طبس روزنامه را چاپ می‌کردیم.

مطالب را چه کسی به چاپخانه می‌برد.

مطالب را من به مطبعه می‌بردم. حروف‌چین می‌چید. خودم غلط‌گیری می‌کردم وقتی چاپ می‌شد زیر بغلم می‌گرفتم و می‌بردم توزیع تا حاج محمد سقا به روزنامه‌فروشهای خودش بدهد، بقیه را به دفتر می‌آوردم و در دفتر نشریه، تمبر می‌زدیم و پُست می‌کردیم.

چرا برق را تعطیل کردند؟

روزنامه برق به علت مخالفت‌هایش با سیاستهای روز توقیف شد.

مخالفت با چه سیاستی؟

سیاستهای دولت که در رأس آن سهیلی بود.

بعد از توقیف برق در چه روزنامه‌های مشغول به کار شدید؟

به روزنامه باختر رفتم و با دکتر حسین فاطمی کار خود را ادامه دادم.

از دکتر فاطمی و باختر و باختر امروز قطعاً خاطرات به یاد ماندنی دارید، از این دوره زندگی‌تان بگویید.

دکتر فاطمی تا شهریور ۱۳۲۰ در اصفهان بود و بعد از اصفهان تبعید شد و به تهران آمد. روزنامه باختر را از اصفهان به تهران منتقل کرد و انتشار باختر در تهران از چهاردهم تیر ۱۳۲۱ آغاز شد و تا رفتن ایشان به اروپا در تابستان سال ۱۳۲۴ روزنامه زیر نظر خودش اداره می‌شد. بعد از او روزنامه در اختیار سیف‌پور فاطمی که در آن زمان نماینده دوره چهاردهم مجلس بود قرار گرفت ولی انتشار آن امکان‌پذیر نشد و چندی بعد تعطیل شد.

دکتر فاطمی به کدام کشور و به چه منظوری رفت؟

به فرانسه رفت برای ادامه تحصیلاتش و پس از سه سال و چند ماه با درجه دکترا بازگشت.

چه سالی برگشت؟

مرور بر چهره رنگ ایران بجای مجسمه ها در همه میدانهای تهران دهنده از بد

با احترام روز

پنجشنبه ۱۳۲۲ - ۶ ذیحجه ۱۳۲۲ - ۱۷ اوت ۱۹۴۳ - شماره ۱۱۷۲

عصر پروژ مینیک عظمی برای ارتزقیت سبت نکونجاهان در میدان بهارستان تشکیل شد

دیروز در محفل رضا پهلوی شاه فراری ۴۵ علیه حکومت ملی بدستگیری اجانب گوناگون نبود و با شکست مواجه گردید از طرف ملت منعزل گردید
 ۷۰ هزار مردم فرمان تهران با ناراست داشتن عکس دکتر مهندس فریدان میر دلند
 «صهتر، پیروز است، ما شاه تمبخواستیم. شاه فراری را چنین پرست باید معماکه و میبازات شده
 شاه از ترس اقدام ملت دینداد گریخت، مردم با شوق و ذوق، پیروزی خود را جشن گرفتند

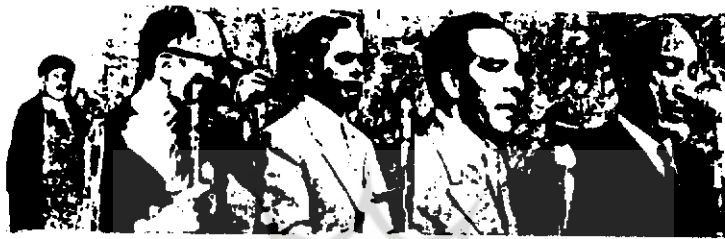
همه مردم خواستار محاکمه و اعزاء فوری کودتاجان بودند
 ملت ایران در زیر آفتاب موزان آزاده استوار خود را بهایان اعلام کردند - مردم تخاصی تشکیل شورای سلطنتی را دانستند - دکتر تاجیکان همت: با گفتن ما نمایان هست ملی ایران بارور زمین بود - دکتر فاطمی همت: جنابان در بار پهلوی روی در بار فاروقی را شهید کرد
 مهندس رصوی همت
 باید هر چه جزو اختلافات نظامی ازین برود دولت شورای سلطنتی را تشکیل دهد
 جلالی موسوی پیروزی ملت را تبریک همت و از مردم خواست که در حفظ نظم کوشا باشند
 لطعمانه مینیک دیروز بالا اتفاق از طرفی شرکت کنندگان تصویب رسید

خاستنی که میخواست وطن را بنچاک و خون کشد فرار کرد

تحرکات و مداخلات علمی و آشکار خود شاه سر ضد صاحب گناه بدمست

تنگ: کتر سلی ملی

در مبارک، در برابر مجلس سازی اشرفی، در اقلیت سازی مادر، در جلو مداخلات برادرها و در

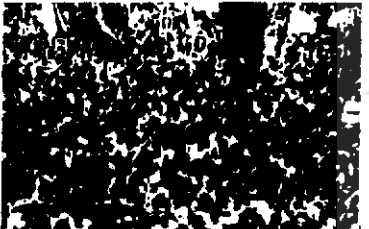


مهندس رصوی، دکتر تاجیکان، مهندس ریزه زاده، دکتر فاطمی، جلال موسوی

فرار کرد چون با مردم دیندار بود
 این بود که اگر در همه کورین
 ملی ملت، در با وجودی که دولت ملی
 تعلق داده و توانسته بودست ایران
 از وطن فرستد و آزاد خواهد آید
 ملت و دولت ایران به دست فروریان
 ملی خود را شروع کند تا سر نیست
 اشرفی خود را شروع کرد پس از چند
 تا با همزیستی بین برانند و در
 در وطن و میباید احیای ارت و در
 تقاضای مسما که میباید در اقلیت

دیروز برای افسردگی و تاریخ
 سازان در پیشان ملت استیاری خراب و
 ادغام با حوان سیاسی روز امروز داده
 دکتری مردم مستعاضی و دکتر تاجیکان
 سیاسی و دانشگاهی من تا سکتی دارد
 در در برابر موزان مسواک آمدیم
 در بیان شعار
 تاریخ نکل داده که ناگفت و حوری
 به دستهای استغنی از طرفی و کین از
 بعد از سویت کانی و زمانی هر شود و
 در بین شما سانه، چه از شه آمانی
 خاشا نیست باید که شما و بر پانتهای
 تریس و با وجودی بی تاریخ تریس و
 نیل یا به که گویید در دهنده و در
 چه در صفحه ۶

این جوان هویجا با یک
 بین ایدیتا خام و اجمانه ای
 نوشی کرده بود ملی وجود
 نه گه گه لبه این مبارزات و
 به تمام وطن، تمام جهات
 به و مجموع عملیات
 در نظامی و مردم خود مردم
 در نظامی استقامت با انگلستان
 نسبت و هم نسبت که در مقابل
 فت های و شعارات ضد ملی



دوره با تکه کردن درت قضیه جلیله و انور سویت بر او میاید

از خبر نگار پارلمانی ما:
آخرین روز عمر دوره مقدمه مجلس شورای ملی چگونه گذشت؟
دیشب با بازداشت دکتر فغانی و زهری طومار هم دوره مقدمه بسته شد
 دکتر فغانی در حالیکه از مجلس بیرون میرفت میگفت من میباید منتهی و فرار کنم برای من قانونی نیست اعلی زهری دیشب آزاد شد و امروز صبح مجلس آمدنا انا نه خود را جمع آوری کند - دیروز کتر فغانی هنگامی بود آمد که جزیه ببری کس دیگری در کنارش نبود و کلیه افراد جنبه واحد فرار کرده بودند - از اقلیت خبری نیست
 ق می گویند شهرستانها فراری شده اند
 هفت تحریریه من مشاوره داد
 بود که حوان و زهر آبرو و زهری همت
 همه دور و روزی از این خبر صحت نظر
 «تاریخ» و «شکست» و «آزادی» سه نامبر
 دور، همه بر لب راه انداختن آنرا ای
 میگفت تپه و قدمی ملت ایران گف - دلی
 ستانها این سندان و دست خود بود
 که آخرین روز امانت آناه و در مجلس
 و روی حاصر کردن است و در نتیجه
 شده فرود آمدن دیگری که معنی
 من بفرار زاری در جاشین شون
 بود



دکتر جان و زهری هم در دیروز توسط برادرهای ملکان بازداشت شد

حزب گزاربهای حاجی فرشته را چگونه مضاره کردند
زغال شرا از سکتیف که پس از ملاقات پادشاه به
پاکستان رفت در کودتا تریک بوده است
شاه ایران از سلطنت سرتنگون شد
 در نظرات او و در عاصبه جیب هیچ دخالتی نداشتند
 ایران، بیست و هفت روز در کودتا تریک بوده است
 و در سده دوم و پنجاه ساله با وجود با وجود مانیان پادشاه، اکثریت
 و چهارده دیگر و دو روز تازی در ایران بر سر حکومت بود آمد دولت ایران
 دیگر نگارنده با شخصیت رعب شده، بیجاری از ادماج و تحت دستبست موزان کرد
 امری که چون شاه بود، سبت است که حوان پهلوی دیگر در ایران ایدیا گشت
 و با ازاد حوان غار
 چه در صفحه ۶

احمد هندیار من سفیر کبیر آمریکا
 حضور سفیر کبیر آمریکا در سردرد
 شویید عمل حکومت سازات کرده بود
 ماریه یافت هر اناروی سومیه
 و با هی با حکم مسووم دولت هندیار
 آنچه شوان استقامت از سبتی سب
 دو ده ست تمام روز و هفت و
 معادیر سلطنتی ستی کرده بود
 استقامت جیب خود پادشاه ایران
 بود

امروز مردم آزادی طلب تهران به پای رضاخان میرنج را سرنگون ساختند



دو روز پیش رضاخان میباید در پیشان لاری بر حلقه

گزارش جریانهای سیاسی روز
حوادث اخیر ایران همپیمان در رأس اخبار بین المللی قرار دارد
مجاهل سیاسی بیعت در باره بیر و وزی ملت و شکست توطنه گران
ازامه میدهند. لندن و واشینگتن بلاقت تجولات اخیر ایران بررسی
میکنند. انارین سیاسی نینده باز زد که با همکاری صدق هر گونه نگرانی سبت آینده ایران
بمورث است. دکتر مصلحی انگلیسها را در زینت عجبی قرار داده است

نفک کش ۱۰ هزار تنی (گونی مارو) در روز
دیگر وارد آبادان میگردد
 در سال ۱۰ هزار تن و کسان مارو عسل شرکت کرده میبوی از سر که
 مانی سبت حرم ایران هزاره در ایران را به چهره های بن بنشین بود که دیروز
 و گورگرد آبادان بنشیند
 امروز در باره گونی شرکت مانی در باره با حضور گونی که این خاست
 برای او این باره از گونی سبت میگردد و سبت سبت در ۱۰ هزار تن این میباید
 سرادرد با حاجی آمان ۱۰ هزار تن حمل میباید به حوان میباید

در کچه بیستون استخدام وزارت دادگستری
۱۱ تقاضای استخدام تصویب شد
 روز پنجم کمیسیون استخدام وزارت دادگستری با حضور سردری و پس
 در اجالی کرد و سبت استقامت در باره لایحه در کچه - دکتر لاری معیری وزارت
 دادگستری - استقامت و در باره نامی سبت در اجالی کرد تشکیل شد ۱۱ پرونده
 تقاضای استخدام لایحه های نامی مطرح شد و ۱۱ طرفه آجا تصویب شد و بطرفه
 بدست کسی بود شد



قانون انتظامات موبده و قانون تقسیمات کشوری
بنحست وزیر تقدیم شد
 امروز یک متن حلقه در وزارت کشور حصر نگارنده اخبار هات که نامی
 قضیه کشوری و قانون جیب احکامات برای صلاح و استقامت سبت سبت سبت
 استقامت وزیر تقدیم شد ولی آخر وقت امروز این سر خطبه شده بود



● محمدعلی سفری در کنار مهندس احمد رضوی در میزبانی ۱۶ خرداد ۱۳۳۲

سال بعد باختر امروز را منتشر کرد.

بله، مقدمات انتشار طول کشید. من در جلد اول قلم و سیاست به این نکته اشاره کرده‌ام که در هشتم مرداد ۱۳۲۸ اولین شماره رسمی باختر امروز منتشر شد.

ده پیش شماره در فاصله ۹ تیر تا ۲۰ تیر ۱۳۲۸ از باختر امروز موجود است. بله، گفتم اولین شماره رسمی در ۸ مرداد منتشر شد. پس از انتشار این ده شماره، همان طوری که شما گفتید از ۹ تا ۲۰ تیر ۱۳۲۸، نخستین شماره به طور رسمی در ۸ مرداد منتشر شد.

در باختر امروز چه می‌کردید؟

خبرنگار پارلمانی بودم.

از خاطرات حرفه‌ای خود در باختر امروز بگویید.

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ اولین درگیری بین نمایندگان جبهه ملی و جناح مقابل آن، که اکثریت هم بودند در گرفت. در آن روز حسین مکی در مورد پرونده قند و شکر صحبت می‌کرد. مهمه شدیدی در گرفت. به طوری که هیچ یک از حرفها برای خبرنگاران در لژ مطبوعات مفهوم نبود و

شاه فراری بایک هو ایپمای انگلیسی بطرف لندن پرواز کرد

امروز جلسه فوق العاده فر اکیسوت نهضت ملی با حضور نخست وزیر تشکیل یافت. عصر امروز جمعی را که با حضور نخست وزیر گرفته شده روی کاغذ خواهد آمد

دکتر شایگان - دکتر منجلی - هندیس رضوی - هندیس زاده - محمود زربان
مامور کوربی تصویبات جلسه امروز فراکسیون نهضت ملی شد

مجموعه در بیان سخن پس از آنکه در این مجلس مرتباً دو جلسات شرکت میکنند
گزارشگران گفت عصر امروز پس از کوربی تصویبات این جلسه از نظر دگرگونی خواهد شد و در صورت تصویب اعلام خواهد شد
دکتر شایگان افزود که طرفی از این مجمع با اطلاع دولت خواهد رسید امروز استاد محمدانیز در منزل نخست وزیر بود

باختر امروز

شماره ۱۱۱۲۲ - ۷ ذیحجه ۱۳۳۲ - ۱۸ اوت ۱۹۵۳ - شماره ۱۱۱۲۲



دکتر اراکونی نخست ملی هنگام خروج از منزل نخست وزیر پس از سخن
جلسه امروز از چپ راست: دکتر - اقبال - دکتر شایگان - هندیس - ملاز سوسوی
حاج سید جوانی (شرح بود اخبار)

اخبار رادیوهای خارجی

نظریه خبرگزاری رویترز درباره وضع دیروز
پایتخت - بر اساس نظریه خبرگزاری رویترز در پی های شمال منظر شده است
عکس های مصدرا و مجسمه های رضاخان و جانشینان
تبریز - دولت ایران طی اخباری دولت ایران اطلاع کرده که
لاذوق مسائل سیاسی بلی که در کابل صورت داده و مساعی ایران و عراق میسر
نمیگردد

شاه فراری با هوایپمای انگلیسی پرواز کرد

شاه فراری با هوایپمای انگلیسی پرواز کرد
شاه فراری با هوایپمای انگلیسی پرواز کرد
شاه فراری با هوایپمای انگلیسی پرواز کرد

شرکت سابق روزنامه های محافظه کار لندن و دیروز عزاوار بود

می نشاند، چندسال است از پیام
مردم ساخت روح میبرد و
تکثیر برین آملین در شاه و وزیر
خوستان و خود در تمام کشور پهنای

اطلس اوضاع ایران در دنیا

معلوم نیست آیا دکتر مصدق مانند نجیب خود را رئیس جمهور اعلام خواهد کرد یا نه
شاه از عراق بایتالیا خواهد رفت
وزارت امور خارجه آمریکا اکنون شک ندارد که مصدق کاملاً بر اوضاع مسلط است - یک روزنامه انگلیسی نوشته است:
اگر کارن سلطنتی ایران در همان اول بیست برده بود همه مردم با آنها همراه میشدند - لندن از قول محمد رضا پهلوی میگوید که هیچ قدر ایران شده کودتا نبوده است!

شاه سه قطعه از جزو اموات سلطنتی را دزدیده است

مستتر که برای رسیده که صورت برداری اموات سلطنتی خود را برای شهبان
برود امروزه که شاه جاب ترسی برود و آن صورت بود از اینکه پس از شهبان در
پارچه جوهری است معلوم بود که شاه گشت به لندن - که انگلیس گرانیا به گرن به
مردم را شکار میبرد - با اوضاع سلطنتی الان سینه بر و خاشاک داده شده
هر چه از این جزو خارج کرده است. باقی این جزو خاشاک که پنهان است در منزل
شاه در ولایت پهلوی است که شاه از این جزو پنهان است

تعمیر و ترمیم ملی

لین در روزهای گذشته و ترمیم ملی
در ترمیم ملی و ترمیم ملی
در ترمیم ملی و ترمیم ملی

مطلب بی شک

جوانان پر شور و مبارز احزاب ملی از صبح دیروز اقدام به پلین
آوردن مجسمه های دیگکتاتور ۲۰ ساله و پسر خیانکارش نمودند
در میدان های مختلف شهر همه با مردم مبارز و شرافتمند تهران فریاد شادی و شوق میکنند
پس از ۲۲ سال عصر دیروز آزادی از بیت های خاندان پهلوی در
میدان های مختلف شهر دیده نمیشد. ما پیشنهاد میکنیم که مجسمه های
دیگکتاتور را برای ضبط در موزه جنابان خاندان پهلوی نگاهداری کنند

ملاقات هذرسون از نخست وزیر

ملاقات هذرسون از نخست وزیر
ملاقات هذرسون از نخست وزیر
ملاقات هذرسون از نخست وزیر

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز



ملاقات و تجمعی ملی مجسمه های پهلوی را پلین میکند

ملاقات های سیاسی امروز

ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز
ملاقات های سیاسی امروز



ملاقات های سیاسی امروز



۲۰ سال و زمان ترمیم مجسمه های پهلوی بر گرن ملت سوار بود - دیروز ملت
برای سرنگون ساختن مجسمه های پهلوی سوار گردید

محمد رضا پهلوی بایک هو ایپمای انگلیسی بلندن عزیمت نمود

به نقل بر سر کوربی و انگلیسی - خبرگزاری رویترز میگوید که امروز
از لندن (بر روی پهلوی بر سر کوربی) از لندن میگوید که محمد رضا پهلوی
از انگلیس به راه پهلوی بر سر کوربی - پهلوی خود بر سر کوربی که در انگلیس
میراث خود و پهلوی و پهلوی

این حضور امروز از طرف شهر باالی مکتبه کلاسیک ها داده شد
لاذوق خبری از آمدن کتبه کلاسیک ها معلوم نمیشد که از هر کوربی
نظریه مدعی که کتبه کلاسیک پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی
مکتبه کلاسیک پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی پهلوی

مجلس به علت ترک ریاست جلسه از رسمیت افتاد و ادامهٔ جنجال به سرسرای مجلس کشیده شد. عصر که روزنامهٔ باختر امروز انتشار یافت، حسین مکی به دفتر روزنامه آمد و از من که گزارش مجلس را نوشته بودم ایراد گرفت که چرا از «مهدی چهار ابرو» اسمی نبرده‌ام. در جوابش گفتم در آن شلوغی صدای شما به لژ مطبوعات نمی‌رسید. مکی قانع نشد و شکایت خود را به دکتر فاطمی برد که این خبرنگار شما به کار مجلس وارد نیست، دیگری را بفرستید. این اولین برخورد بین من و حسین مکی بود. البته کدورت بین ما خیلی زود رفع شد.

شیوهٔ دکتر فاطمی در روزنامه‌نگاری و ادارهٔ باختر امروز چگونه بود؟

دکتر فاطمی اصولی داشت و بر سر آن اصول پافشاری می‌کرد. با سرمقاله‌های آتشین و انتقادی خود سعی داشت فعالیت‌های پشت پرده سیاست را بر ملا کند. با جناح‌های مقابل جبهه ملی مبارزه می‌کرد. به خاطر دارم که در اسفند ۱۳۲۸ با تیترو سراسری بالای باختر امروز نوشت «مردم ایران با دو ریال خرید اطلاعات به خفقان ملی کمک نکنید». آن ایام مطبوعات جبهه ملی و درباری به شدت با هم مبارزه می‌کردند.

اعضای تحریریه باختر امروز چه کسانی بودند؟

دکتر حسین فاطمی مدیر بود و نصرالله شیفته سردبیر. من خبرنگار پارلمانی بودم و ناصر امینی خبرنگار سیاسی، ذبیح‌الله منصوری مفسر سیاسی و نویسنده، دکتر رحمت مصطفوی نویسنده، شنوقی مترجم فرانسه، راثین مترجم انگلیسی، قهرمانی و اشراقی و ریاحی هم خبرنگار بودند. دکتر سیدعلی شایگان، جلالی نائینی و سیدحسین مکی، سعید فاطمی و محمدرضا عسکری نیز اعضای تحریریه بودند. دیگرانی هم بودند که الآن به خاطر ندارم.

رفتار دکتر فاطمی با کارکنان باختر امروز به چه شکل بود؟

خیلی خوب و قدردان بود. به یاد دارم در زمانی که وزیر امور خارجه بود در یکی از روزها به دیدارش رفتیم، حدود دو صفحه و نیم از هشت صفحهٔ روزنامه گزارشهای پارلمانی چاپ شده بود که من نوشته بودم. دکتر فاطمی در حضور جلالی نائینی، نصرالله شیفته و دکتر سعید فاطمی گفت: «من از روی این جوان با این همه زحمتی که می‌کشد خجالت می‌کشم چون با این همه فداکاری با این حقوق قلیل روزنامه می‌سازد» به دنبال سخنان دکتر فاطمی، جلالی نائینی و شیفته نیز از زحماتم تقدیر کردند. دکتر فاطمی خطاب به آنان گفت که «مطالعه کنید شاید بتوانیم به حقوق او اضافه کنیم چون خبر دارم که زندگی مرفهی ندارد».



● ۲۹/۱۰/۱۹ مدیران خیراند و نمایندگان مجلس در هیات اسراراً فخر حکمت

تیراژ یا به قول امروزی‌ها شمارگان باختر امروز چقدر بود؟
گمان می‌کنم ۲۵ هزار نسخه.

درباره دکتر فاطمی بیشتر بگویید.
درباره دکتر فاطمی باید کتابها نوشت، با یک مصاحبه نمی‌توان زندگی سیاسی و مطبوعاتی دکتر فاطمی را بازگو کرد.

از روزنامه‌نگاری دکتر فاطمی در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا بگویید.
در دوره رزم‌آرا دکتر فاطمی را زندانی کردند.

دقیقاً به خاطر دارید چه تاریخی زندانی شد.
به گمانم ۲۹ آذر ۱۳۲۹.

به چه علت؟

دکتر فاطمی را به علت مقالات تندی که باختر امروز می‌نوشت چند مأمور شهربانی دستگیر

کردند و به زندان بردند.

محور این مقالات چه بود؟

عمده مقاله‌ها دربارهٔ مسألهٔ نفت، صدای پای دیکتاتوری، دولت نظامی رزم‌آرا و مسائلی از این قبیل بود.

دستگیری دکتر فاطمی چه بازتابی در جامعه داشت؟

دستگیری دکتر فاطمی مدیر باختر امروز و حمله به چاپخانهٔ موسونی برای جلوگیری از چاپ روزنامه شاهد و فشار مضاعفی که به ملیون روزنامه‌نگار آوردند سبب شد ۳۵ تن از مدیران مطبوعات در مجلس شورای ملی متحصن شوند و دکتر محمد مصدق بیانیه شدید اللحنی علیه دولت رزم‌آرا صادر کند.

گویا جدال مطبوعاتی فقط بین جناح دولت و جبهه ملی نبود، گروه‌های دیگر نیز در این جدال مشارکت داشتند.

بله، مطبوعات وابسته به حزب توده در مبارزه با مطبوعات جبهه ملی همصدا با مطبوعات طرفدار رزم‌آرا عمل می‌کردند.

دقیقاً نام ببرید که چه نشریاتی این کار را انجام می‌دادند؟
مردم، بسوی آینده، نیسان و حجاز از جمله نشریات همصدا با رزم‌آرا و دولتش بودند که شدیدترین حملات و نامناسبترین کلمات را علیهٔ جبهه ملی به کار می‌بردند.

در این گروهی که نام بردید نشریات دیگری هم بودند؟

بله، شهباز، نوید آزادی، جوانان دموکرات، مجله صلح، کبوتر صلح، چلنگر، دژ، جرس، قوس و قزح، رنگین‌کمان، شجاعت، بانگ مردم، رنج و گنج، سرود فردا، دنیای امروز و چند روزنامه دیگر.

از مطبوعات وابسته به دربار و سیاستهای انگلیس هم بگویید.

روزنامه‌های وابسته به دربار و سیاستهای انگلیس به نحو دیگر به دکتر مصدق و جبهه ملی حمله می‌کردند. مثلاً روزنامه‌ای به نام جانسپاران میهن در صفحه اول خود و با حروف درشت

مطالبی بر علیه دولت، دکتر مصدق و دکتر فاطمی می‌نوشت. یا روزنامه‌ای به نام «کی بکیه» که مدیر آن شخصی بود به نام بیوک صابر و از هواداران معروف دسته جمال امامی بود. روزنامه دیگری هم که علیه دولت دکتر مصدق مطالبی می‌نوشت متعلق به شخصی به نام ارباب از کاباره‌داران معروف خیابان لاله‌زار بود.

از مطبوعات طرفدار دکتر مصدق بگویید.

در دوره دولت دکتر مصدق آزادی بی‌سابقه‌ای نسبت به مندرجات مطبوعات به وجود آمد و تقریباً یکهزار روزنامه و مجله در کشور منتشر می‌شد. در میان این هزار نشریه مطبوعات طرفدار دکتر مصدق که به «مطبوعات ملی» شهره شدند، کم نبودند.

مشهورترین‌شان را نام ببرید.

باختر امروز که روزنامه عصر تهران بود و شاهد که روزنامه صبح تهران بود. البته شاهد بعدها سرنوشت دیگری پیدا کرد.

گویا در آن زمان دکتر فاطمی به خاطر ادامه کار روزنامه‌نگاری از معاونت نخست‌وزیری استعفا داد.

بله، برای مبارزه با مخالفین دولت ترجیح داد در سنگر روزنامه‌نگاری باشد.

و بالاخره در روز جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود مدیر مرد امروز هدف گلوله قرار گرفت.

بله. آن روز اعضای تحریریه باختر امروز میهمان عبدالحمید مشایخ مدیر داخلی روزنامه بودند. پس از صرف ناهار به اتفاق دکتر فاطمی به ظهیرالدوله رفتیم. گروه کثیری آمده بودند. دکتر فاطمی به شدت می‌گریست. بعد سخنرانی کرد. من در چند قدمی او ایستاده بودم که گلوله به سوی او شلیک شد. سراسیمه به سویش دویدم تا از سقوط او به روی مزار مسعود جلوگیری کنم. بقیه همکارانم هم کمک کردند جمعیت به هم ریخت. دکتر فاطمی هر دو دست خود را روی محل اصابت گلوله گذاشته بود و سرش را روی زانوی نصرالله شیفته قرار داده بود.

دکتر فاطمی در آن حال و وضعیت چه می‌گفت؟

حرفهای او را در کتاب قلم و سیاست نوشته‌ام یکی از صحبت‌های او خطاب به ما این بود که «چه

زنده بمانم، چه نمانم، تقاضای من این است که باختر امروز به همین سبک و روش و شیوه انتشار یابد، نگذارید، این چراغ را که به خون دل روشن نگاه داشته‌ام خاموش شود.» بالاخره به بیمارستان نجمیه رسیدیم و گلوله را خارج کردند و باقی قضا یا را که می‌دانید.

از خاطرات دوره‌ای که خبرنگار پارلمانی بودید، بفرمایید.

در یکی از جلسات علنی مجلس چند بیت از یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی که هنوز هم نمی‌دانم چه کسی بود، به دستم رسید که چنین بود:

سفر نکرده نام تو	شد سفری برای ما
ثبت کنی به دفترت	گفته و هم صدای ما
لیک ترا چه می‌شود	مخبر با صفای ما
مخبر شوخ و بذله‌گو	آفت و هم بلای ما
عیب نگیرم از تو چون	کار تو شد جفای ما
در پی عیب می‌روی	جمله به جمله پای ما
از نظرت نمی‌رود	اندکی از نوای ما
حرفه مخبرین بود	نوشتن ادای ما
نیک نویس و نیک گو	محض خدا برای ما

۱۶۸

با محرمعلی خان چقدر برخورد داشتید؟

بسیار زیاد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از خاطراتی که از او دارید، بگویید.

در چاپخانه تابان واقع در ناصرخسرو «باختر امروز» و «بسوی آینده» چاپ می‌شد. در آن زمان اکثر کارگرهای چاپخانه‌ها گرایش به حزب توده داشتند. یک روز وقتی که از پله‌های حروف چینی چاپخانه تابان بالا می‌رفتم از «توالت» که در «پاگرد» راهرو بود صدای ناله خفیفی شنیدم. به طرف صدا رفتم دیدم در «توالت» از بیرون بسته است وقتی در را باز کردم، محرمعلی خان با حالتی نگران کننده در گوشه‌ای افتاده بود و ناله ضعیفی می‌کرد. فوری با کمک چند تن از کارکنان چاپخانه او را بیرون آوردیم و به آبدارخانه بردیم. چون از سوابق او آگاهی داشتم از جلیقه‌اش مقداری تریاک برداشتم و در آب حل کردیم و در دهانش ریختیم. معلوم شد دوستان توده‌ای در چاپخانه برای جلوگیری از توقیف «بسوی آینده» ساعتها او را توقیف کرده بودند تا روزنامه‌ها از چاپخانه خارج شود. خلاصه او را از مرگ نجات دادیم.



● محمدعلی سفری (عکس از سیاوش حبیب‌اللهی)

این محبت شما را محرم‌علی خان جبران کرد؟

بله، سالهای سال در نظر داشت و بعدها به کرات خیلی به من سختگیری نمی‌کرد و همواره سعی داشت که گرفتار نشوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نمونه‌ای ذکر کنید.

یک بار که روزنامه باختر امروز در چاپخانه مطبوعات واقع در خیابان ناصرخسرو چاپ می‌شد و دستور توقیف آن صادر شده بود، محرم‌علی خان یا مجال نیافت و یا نخواست که اطلاع بدهد و در نتیجه ناگهان سربازان چاپخانه را محاصره کردند و نویسنده که با همکاران در قسمت حروف چینی مشغول بستن صفحات روزنامه بودیم به محاصره افتادیم. من فوری دست و صورتم را با مرکب آغشته کردم و یک روپوش کارگری هم از جالباسی برداشتم و پوشیدم و با یک صفحه روزنامه بسته شده به طرف ماشینخانه حرکت کردم، به طوری که برای نظامیان شکی نمی‌ماند که کارگر هستم. اما همین که خواستم از پله‌های چوبی بین حروف چینی و ماشینخانه پایین بیایم چشم محرم‌علی خان به من افتاد و با لبخند و لهجه آذربایجانی خود به طعنه گفت: «روزگار چه کارها که به دست آدم نمی‌دهد» و از جلوی من رد شد و طبعاً نظامیان هم به من کاری نداشتند.

شما در باختر امروز دو دوره متفاوت را پشت سر گذاشته‌اید. دوره اول دکتر فاطمی و همفکرانش مخالف دولت بوده‌اند و دوره دوم قدرت را به دست گرفته‌اند و گردانندگان دولت شده‌اند. از تفاوت روزنامه‌نگاری این دو دوره و تغییر موضع باختر امروز بگویید.

دقیق به خاطر دارم که روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ یعنی بعد از ظهر اولین روزی که رسماً دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر شد، در میدان ارک در دفتر معاونت نخست‌وزیری به دیدارش رفتم و مشکل کار خود را با صراحت عنوان کردم و گفتم حالا که شما معاون نخست‌وزیر شده‌اید و مدیر باختر امروز هم هستید وضع ما بغرنجتر شده، تکلیف ما در روزنامه چیست؟ روانش شاد باد، دکتر فاطمی در جواب گفت: «این تنها مشکل شما نیست، وضع خود من به مراتب مشکل‌تر شده است. منتهی شما باید وظیفه خود را در باختر امروز همچون گذشته انجام دهید». در جوابش گفتم: ما تا به حال تکلیف خود را می‌دانستیم، یک روزنامه مخالف دولت و انتقادی، اما حالا وضع فرق کرده است. شما معاون نخست‌وزیر هستید و باختر امروز عملاً ارگان جبهه ملی است که رهبر آن رئیس دولت است. بنابراین چگونه ما می‌توانیم راه گذشته را ادامه دهیم؟ آیا ما باید از رویه تهاجمی به رویه تدافعی تغییر وضع بدهیم؟ دکتر فاطمی گفت: «امشب به رفقا به خصوص هیأت تحریریه اطلاع بده که در روزنامه جمع شوند تا در حضور جمع حرفهای لازم زده شود». همان شب در دفتر روزنامه، دکتر فاطمی حضور یافت و ضمن تشریح کامل اوضاع سیاسی مملکت، خطاب به هیأت تحریریه گفت که «روزنامه بدون در نظر گرفتن سمتی که من در دولت دارم مانند گذشته راه خود را خواهد رفت» و از همکاران خواست همان روال انتقادی گذشته را دنبال کنند.

۱۷۰

بعدها مشکلی به وجود نیامد؟

چرا با اجرای این دستور با مشکلات فراوانی مواجه شدیم. بر تعداد مخالفان و دشمنان اضافه شد تا آنجا که بارها در مجلس، دکتر فاطمی و گاهی دکتر مصدق به خاطر مطالب و مندرجات باختر امروز مورد حمله و انتقاد قرار می‌گرفتند.

برخورد دکتر فاطمی پس از شنیدن این انتقادهای با شما و همکارانتان چگونه بود؟
دکتر فاطمی به رغم آن که بارها بر اثر نوشته‌های ما آماج عکس‌العمل مستقیم به صورت علنی، ایراد نطق، نوشتن در روزنامه‌ها، گلایه‌ها و شکایت‌های حضوری قرار می‌گرفت، هرگز ما را مورد ملامت قرار نمی‌داد. فقط گاهی برای حفظ ظاهر سفارش طرف را می‌کرد و بلافاصله تذکر می‌داد

که در کارم به خاطر این مسائل لطمه‌ای وارد نشود. او می‌گفت: «شما وظیفه روزنامه‌نگاری خود را فراموش نکنید». ستونی در باختر امروز داشتم با عنوان «چغلی از وکلا»، این ستون گرفتاری‌هایی برای دکتر فاطمی و دولت و خودم که نویسنده آن ستون بودم به وجود آورد. اما دکتر فاطمی می‌گفت «کار روزنامه ارتباط با شغل سیاسی من ندارد واقعتاً را بنویسید. به شرط آن که توهین‌آمیز نباشد آزادید».

شما موقعی که خبرنگار باختر امروز بوده‌اید، در بعضی از کمیسیونها هم آزادانه شرکت کرده‌اید، از انعکاس نحوه کار آن کمیسیونها بگویید.

بله، همین طور است. شرکت می‌کردم و جریان کار کمیسیونها را می‌نوشتم. علاوه بر آن، من در باختر امروز راجع به کارشکنی‌هایی که اکثریت درباری در کار اقلیت مصدقی در کمیسیون نفت می‌کردند، افشاگری کردم. درباری‌ها نمی‌خواستند نفت ملی شود.

شما در همه جلسات به عنوان خبرنگار شرکت می‌کردید؟

خیر، در بعضی جلسات حضور داشتم. اکثر جلسات محرمانه بود و نمی‌گذاشتند خبرنگار در جلسات شرکت کند و سعی داشتند مذاکرات کمیسیون افشا نشود.

چطور از مشروح مذاکرات کمیسیون مطلع می‌شدید؟

به وسیله یکی از کارکنان اداری مجلس که مصدقی بود مطلع می‌شدم. او جریان هر جلسه را به صورت فشرده به اطلاع من می‌رساند و من چاپ می‌کردم.

اکثریت کمیسیون و نمایندگان درباری پس از چاپ مذاکرات واکنشی نشان ندادند؟

چرا، سه شماره که چاپ شد صدای جمال امامی در کمیسیون نفت در آمد و به مصدق گفت: «روزنامه طرفدار تو این مطالب را از کجا می‌آورد؟»

سیدحسین مکی آن موقع هم عضو تحریریه باختر امروز بود و هم عضو کمیسیون

نفت، چطور جمال امامی از او نپرسید و از مرحوم مصدق پرسیده بود؟

از مکی هم پرسیده بود و مکی قسم خورده بود که «من این کار را نکردم». همان روز مکی به دفتر نشریه آمد و به من گفت که «این مطالب را از کجا می‌آوری؟» من گفتم: چطور؟ گفت: «امروز در کمیسیون بحث این بود که باختر امروز این مطالب را از کجا می‌آورد؟» من به مکی نگفتم که

چطور مذاکرات کمیسیون را به دست می آورم و به کار خود ادامه دادم.

تا کی؟

تا سه شماره بعد.

چرا سه شماره بعد؟

چون پس از سه شماره و در مجموع شش شماره، اعضای کمیسیون تصمیم گرفتند کسی را به کمیسیون راه ندهند. حتی مستخدم هم اجازه نداشت جای برای اعضای کمیسیون ببرد چون گفته بودند که «ما جای هم نمی خواهیم!»

اخبار کمیسیون نفت و آگاهی‌هایی درباره آن جلسات بیش از شش شماره در باختر امروز چاپ شده است.

بله، یکی دو شماره هم به رغم سری بودن جلسه من بسته و گریخته چیزهایی فهمیدم و در باختر امروز نوشتم. این اطلاعات را توسط کسی به دست آوردم که چون در قید حیات نیست، نام او را نمی‌برم. بعد گرفتاری این شد که مصدق کلافه شد و به مرحوم فاطمی گفته بود که «مذاکرات کمیسیون نفت را از کجا می‌آورید؟» مرحوم فاطمی هم گفته بود «والله نمی‌دانم سفری می‌آورد و ما چاپ می‌کنیم». بالاخره تصمیم گرفتند جلسه‌ای تشکیل دهند. مرحوم فاطمی مرا بُرد خدمت دکتر مصدق. وارد که شدیم و نشستیم مرحوم فاطمی به من گفت: «آقا ناراحت است و می‌گوید سفری این مذاکرات را از کجا می‌آورد و شما در باختر امروز چاپ می‌کنید». گفتم که آقای دکتر فاطمی من روزنامه‌نگاری را از شما یاد گرفتم و از سال ۲۴ تا حالا در خدمتان هستم. فوت و فن‌هایی شما به من یاد دادید. یکی از فوت و فن‌ها این بوده که خبرنگار باید امانت‌دار باشد. حالا چه می‌گویید؟ دکتر فاطمی گفت: «درست می‌گویید. والله چه بگویم؟» دکتر مصدق رو به من کرد و گفت: «توقع ندارم که نام آن فرد را ببرید. می‌خواهم به شما این نکته را بگویم که دارید با این کار مملکت را به هم می‌ریزید. من می‌توانم خواهش کنم این‌ها را چاپ نکنید». من رو کردم به دکتر فاطمی و گفتم: آقا درس دومی که به من دادید این بوده که «اگر مطلبی گیرت اومد برای آگاهی مردم چاپ کن». حالا من به آقای دکتر مصدق چه عرض کنم؟ خلاصه جلسه تمام شد. در آن جلسه هم به من اجازه دادند و هم ندادند و دکتر فاطمی گفت «پس طوری بنویس که اکثریت مدعی اقلیت و دکتر مصدق نشوند».



● ۳۰/۲/۳۰ بازدید جنوب شهر به اتفاق حسین مکی - محمد مهران و...

۱۷۳

از قضیه ترور رزم آرا خاطره‌ای دارید؟

بله، در آن زمان سرمقاله‌های روزنامه آذرین که متعلق به آقای احمد بنی احمد بود را می‌نوشتیم. سرمقاله‌ای که برای روز ترور رزم آرا نوشتیم راجع به گزارش نخست‌وزیر و خشم مردم بود. به طوری که دستگاه محاکمه می‌توانست به استناد آن سرمقاله روزنامه را توقیف کند و مدیر روزنامه و من را به اتهام همکاری در توطئه قتل رزم آرا بازداشت کند. موقعی که شنیدم رزم آرا را ترور کرده‌اند، به سرعت خودم را به چاپخانه رساندم و آن سرمقاله را از صفحه روزنامه بیرون آوردم و مطلب دیگری جایش گذاشتم و بدین ترتیب به خیر گذشت و از یک خطر حتمی نجات پیدا کردیم.

مطبوعات طرفدار دکتر مصدق از آنچه که امروز به آن «رانت خبری» می‌گویند، برخوردار بودند؟

طبعاً به علت نزدیکی با دکتر مصدق و جنبه ملی به قول مطبوعاتی‌ها خبرهای «دست اول» داشتند. باختر امروز نیز از حیث خبری ممتاز بود.

به گمانم از دکتر مصدق خاطرات بسیاری دارید؟

خیلی زیاد.

یک خاطره مرتبط با مطبوعات تعریف کنید.

پاره عمده این خاطرات را در کتاب نوشته‌ام. یکی از خاطرات این است که یک روز به اتفاق دو تن از خبرنگاران کیهان و اطلاعات و دو تن از خبرنگاران خبرگزاری‌های خارجی که البته آن‌ها هم ایرانی بودند به دیدار دکتر مصدق رفتیم و از هر دری سخنی گفته شد. بحث رسید به جدال مطبوعات و خبرنگاران و هر یک سخنی درباره مندرجات روزنامه‌ها گفتند. دکتر مصدق در حالی که دستهایش را به هم می‌مالید با خنده گفت: «اولاً به سر مبارکتان قسم من روزنامه نمی‌خوانم به خصوص حالا که ابدأ وقت ندارم. فقط مطالبی را که مهم باشد به من می‌گویند و من آن را می‌خوانم. بنابراین چنانچه جراید با هم مخالفتی داشته باشند به من ربطی ندارد و آزادند». یکی از همکاران گفت: «شما در بدو زمامداری اعلام داشتید جراید هر حمله و انتقادی به شخص جنابعالی داشته باشند آزادند». دکتر مصدق با خنده گفت: «بنده هم که الحمدالله خلف عهدی نکردم و حالا هم هیچ دلتنگی از آقایان روزنامه‌نویسها ندارم».

در روز سی تیر کجا بودید؟

حدود سه راه ژاله بودم. کتک خوردم و با دست و صورت خونین گرفتار سربازان شدم. به طور معجزه آسا نجات پیدا کردم، اما لباسهایم پاره شده بود. به هر ترتیب خود را به دفتر روزنامه رساندم. در آن روز شایعه مرگ من به دفتر روزنامه رسیده بود.

با اجازه شما برگردیم به قصه باختر امروز. گویا این روزنامه در روز انتشار بازار سیاه پیدا می‌کرد.

بله، روزی که دکتر فاطمی سرمقاله معروف خود را که یکی از مستندات دادگاه نظامی برای اعدام او شد نوشت و چاپ کرد روزنامه که سی شاهی قیمت داشت تا پنج تومان فروش رفت.

عنوان سرمقاله چه بود؟

«این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد».

گویا سرمقاله روز بعد نیز از مستندات دادگاه بود.

بله. عنوان آن سرمقاله نیز این بود. «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد» که مرادش از خائن شخص شاه بود و در روز ۲۶ مرداد این سرمقاله در روزنامه چاپ شد.

و روز بعد آخرین شماره باختر امروز منتشر شد.

بله، شماره ۱۱۷۴ سه شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ آخرین شماره باختر امروز است که به دست مردم رسید.

از صبح ۲۸ مرداد بگویید.

صبح ۲۸ مرداد طبق معمول به دفتر روزنامه رفتیم. هرگز تصور نمی‌کردیم کودتای دیگری صورت خواهد گرفت! بحث بر سر شورای سلطنت و متعاقب آن اعلام جمهوری مطرح بود.

پیشتر تغییر رژیم هم که دکتر فاطمی بود.

بله، واقعاً دکتر فاطمی از ۲۵ مرداد تا ۲۷ مرداد سه سرمقاله نوشت که تأکید بر تغییر رژیم داشت. دکتر فاطمی آن سه روز با دکتر فاطمی همه روزها تفاوت اساسی داشت. خیلی تندتر شده بود.

از روز ۲۸ مرداد و سرنوشت دفتر باختر امروز بگویید، موقعی که دفتر باختر امروز را آتش زدند، شما کجا بودید؟

در دفتر روزنامه مشغول تنظیم مطالب روزنامه عصر ۲۸ مرداد بودم که ناگهان هیاهو برخاست و دفتر روزنامه در شعله‌های آتش محاصره شد. گروهی از اراذل و اوباش چماق به دست به تخریب و شکستن شیشه‌ها پرداختند. در مدت زمان کوتاه دفتر روزنامه به اشغال چاقوکشان در آمد و کارکنان روزنامه برای نجات جان خود به اطراف پراکنده شدند.

چطور شما نجات پیدا کردید؟

به اتفاق جلالی نائینی از نرده بالکن روزنامه به طبقه پایین و از آنجا به پاساژ مجاور رفتیم. به کوچه نظامیه که رسیدیم به طرف جنوب کوچه فرار کردیم. چاقوکشان خیابانها را در تصرف داشتند و با عربده‌کشی «جاوید شاه» می‌گفتند.

از رادیو تهران هم صدای شومی به گوش رسید. صدایی که پایان شکوفایی یک نهضت مقدس را خبر می‌داد. همان روز خیلی‌ها رنگ عوض کردند.

اکنون که از آن زمان دور شده‌اید و قریب به پنجاه سال از آن روزگار می‌گذرد، عملکرد مطبوعات آن دوره را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

روزنامه‌های آن دوره موجودند و واقعیتی مستند و شرم‌آور از دسیسه‌هایی را به نمایش

می‌گذارند که به منظور جلوگیری از پیروزی ملت ایران و گسستن زنجیر اسارت بیگانه تدارک دیده شده بود و سرانجام این دسیسه‌ها نهضت را از مسیر خود منحرف کرد. غائله ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و جریان تحصن مطبوعاتی‌ها در مجلس و کتک کاری‌های آن روز را مفصلاً در جلد اول قلم و سیاست نوشته‌ام.

به نظر شما از حیث مطبوعاتی چه نشریاتی راه را بر کودتاجیان هموار کردند.
مطبوعات حزب توده به ویژه «سوی آینده» و «شهباز» از یک سو و نشریات جدانشدگان از مصدق از سوی دیگر مثل روزنامه «شاهد» و «ملت ما» که ناشر افکار این گروه بودند به اضافه مطبوعات وابسته به دربار. هتاک، تهمت و افتراهایی که دکتر بقایی در شاهد و قنات آبادی در ملت ما به دکتر مصدق و جبهه ملی وارد کردند. درباریان در نشریات خود نکردند.

کیهان و اطلاعات چه کردند.

در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد کیهان آسیبی ندید، اما اطلاعات در ۲۸ مرداد مورد هجوم قرار گرفت و به همین دلیل نتوانست در روزهای بعد منتشر شود.

اوضاع مطبوعات از ۲۹ مرداد به بعد چگونه بود؟

بامداد ۲۹ مرداد نشریاتی که امکان انتشار یافتند مداح شاه و تمجیدگر کودتاجیان شدند و از کودتا به عنوان «قیام ملی» یاد کردند و «شاه پرستی» شعارشان شد.

مطبوعات طرفدار نهضت ملی چه سرنوشتی پیدا کردند.

از فعالیت بازماندند. دفترشان یا غارت شد و یا به آتش کشیده شد. آنهایی هم که به دفترشان حمله نشد کودتاجیان از انتشارشان جلوگیری کردند.

نام ببرید؟

باختر امروز، شورش، جبهه آزادی، نیروی سوم، حاجی بابا، آپادانا، مردم ایران، اصناف و چند مجله و روزنامه دیگر.

از مطبوعاتی‌های کودتاجی بگویید.

بسیاری بودند که قلم و قدم خود را در خدمت کودتاجیان قرار دادند. مشهورترین آن‌ها سیدمهدی



میراشرفی مدیر روزنامه آتش بود که از عوامل کودتا بود و حدود ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد در رادیو سخنرانی کرد.

مشهورترین روزنامه‌های بعد از کودتا چه روزنامه‌هایی بودند؟

دو روزنامه که از سوی دو عامل مؤثر در کودتا منتشر می‌شد: روزنامه آتش متعلق به میراشرفی و روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان و متعلق به دارودسته دکتر مظفر بقایی. روز ۳۰ مرداد هم نخستین شماره پست تهران منتشر شد. پست تهران به همراه کیهان و اطلاعات روزنامه‌های عصر تهران بودند.

گویا روزنامه صرصر تنها نشریه طرفدار نهضت ملی بود که پس از کودتا منتشر شد.

بله، صرصر تنها روزنامه علنی طرفدار مصدق بود که نخستین شماره آن از ۱۵ مهر ۱۳۳۲ منتشر شد. با توقیف‌های مکرر تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مجموعاً ۱۴ شماره دوام آورد و دیگر اجازه فعالیت به صورت روزنامه علنی به هواداران مصدق داده نشد و آنان به ناچار به انتشار نشریه‌های مخفی مبادرت کردند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد شما چه سرنوشتی پیدا کردید؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد من ناچار شدم متواری شوم و خود را پنهان کنم.

چه مدت؟

هفت ماه.

بعد چگونه از مخفی‌گاه بیرون آمدید و به فعالیتهای اجتماعی و مطبوعاتی ادامه دادید.

در دوران فعالیت من سعی می‌کردم که آزاری به کسی نرسانم تا دشمن خونی پیدا کنم. گروهی از مطبوعاتی‌ها در صدد برآمدند مشکل مرا حل کنند. قراری گذاشتند و مرا به دفتر سرلشکر آزموده دادستان نظامی بردند.

از چه چیزی خوف داشتید که مخفی شدید.

همکاری با باختر امروز و دکتر فاطمی دز آن روزگار کفایت می‌کرد تا کسی را اذیت کنند. من با نوشتن مقاله و یادداشت در باختر امروز از جمله مطلبی که درباره میدان بهارستان در آخرین شماره باختر امروز نوشته بودم که مردم می‌گفتند «شاه فراری شده سوار گاری شده» و به شدت به دربار و شاه حمله کرده بودم، در لیست سیاه نظامیان قرار گرفته بودم.

در دفتر آزموده چه گذشت؟

ابتدا سین جیم کردند و نوازشهای آنچنانی... بالاخره با وساطت و کفالت روزنامه‌نگاران به شرط آن که از حوزه قضایی تهران خارج نشوم، آزاد شدم.

بعد از آزادی در چه روزنامه‌هایی مشغول به کار شدید؟

روزنامه‌های اطلاعات و پست تهران.

چرا همکاری شما با پست تهران خیلی کوتاه بود.

من به اختیار به پست تهران نرفتم به جبر رفتم. تیمور بختیار گفته بود که «به شرطی موافقت می‌کنم سفری به مطبوعات برگردد که با پست تهران هم همکاری کند!»



● محمدعلی سفری (عکس از سیاوش حبیب‌اللهی)

در همان ایامی که شما با پست تهران همکاری می‌کردید. شاه روزنامه پست تهران را زد توی صورت محمدعلی مسعودی مدیر این روزنامه. اگر اطلاعی از این جریان دارید بگویید.

بله، یک روز محمدعلی مسعودی از من خواست یک یادداشت دربارهٔ چگونگی انتخاب نخست وزیر بنویسم. من هم به روال قبل از کودتای ۲۸ مرداد نوشتم: شاه نخست وزیر را به مجلس معرفی می‌کند اگر چنانچه مجلس رأی اعتماد بدهد، شاه فرمان نخست وزیری را صادر خواهد کرد و توضیحاتی در این زمینه داده بودم. فردای روزی که این مطلب چاپ شد. طبق روال معمول به دفتر روزنامه پست تهران رسیدم. به محض ورود محمدعلی مسعودی که اخلاق داشمشتی وار داشت، به من گفت: «تو که...» گفتم: «چکار کردم؟» گفت: «هیچی یک مطلب نوشتی از زیر دست من در رفت ندیدم و دیروز چاپ شد و دیشب اعلیحضرت روزنامه را زد توی صورتم و گفت: کارت به جایی رسیده که برای من تعیین تکلیف می‌کنی...؟!»

وضع مطبوعات در دورهٔ دولت سپهبد زاهدی چگونه بود؟

در طول حکومت سپهبد زاهدی نظارت مطلق فرمانداری نظامی و شهربانی بر مطبوعات، به منظور جلوگیری از انتشار حقایق، محیطی را ایجاد کرد که با کوچکترین بهانه‌ای روزنامه و

مجله و در صورت تمایل مدیر و سردبیر و حتی نویسندگان را هم توقیف می‌کردند.

مطبوعاتی‌ها هیچ واکنشی در قبال این زورگویی‌ها نشان ندادند.

در ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ گروه کثیری از مدیران مطبوعات که تعدادشان از پنجاه نفر متجاوز بود طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به نمایندگان دو مجلس از اختناق حاکم بر مطبوعات شکایت کردند که متن آن را در جلد دوم قلم و سیاست آورده‌ام.

در زمان اعدام دکتر حسین فاطمی مطبوعاتی‌ها چه کردند.

تمام مطبوعات و مطبوعاتی‌ها زیر فشار حکومت نظامی بودند. کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی بیانیه‌ای صادر کرد که نشریات مخفی آن را تکثیر کردند و مطبوعات خارجی به این موضوع پرداختند. اما بازتاب آنچنانی در مطبوعات چاپ داخل نداشت. در قضیه مرگ فجیع کریم پورشیرازی وضع مطبوعات هم همین طور بود. مدتها خفقان کامل در مطبوعات برقرار بود.

و قلم به دستان یا نشریه مخفی منتشر کردند و یا به خارج رفتند. بله.

گویا باختر امروز هم در اواخر دهه سی در آلمان منتشر شد.

بله، ۲۹ اسفند ۱۳۳۹ به مناسبت دهمین سال ملی شدن صنعت نفت، باختر امروز به عنوان ارگان جبهه ملی ایرانیان مقیم خارج در آلمان با افشاگریهایی علیه شاه منتشر شد و در مجموع ۳۹ شماره تا ۱۵ آبان ۱۳۴۱ حیات داشت.

بعد از زاهدی، در حکومت علا با مطبوعات چه کردند؟

جهانگیر تفضلی شد همه کاره حکومت علاء در امر مطبوعات، ایشان احاطه کامل داشت به مطبوعات. به تیمور بختیار گفت که «روزنامه‌ها را ۱۵ یا ۱۶ نفر اداره می‌کنند» و اسامی آنها را در اختیار او گذارد. یکی از آن افراد من بودم.

شما را احضار کردند؟

بله، سرهنگ کیانی به من تلفن زد و گفت: «بیا بید به حضور تیمور بختیار برسید». من تا آن روز سه سال بود که از بختیار فرار می‌کردم چون از او می‌ترسیدم. جریان را به مرحوم عباس

مسعودی گفتم. مرحوم مسعودی گفت: «تو مشکل سیاسی نداری، اگر داشتی به من می‌گفتند. برو اما اسد منصور را هم همراهت ببر...»

اسد منصور همکار تان بود؟

بله، اسد منصور خبرنگار حوزه شهربانی و فرمانداری نظامی بود. خدا رحمتش کند. ما صبح فردای آن روز با اسد منصور به فرمانداری نظامی رفتیم. خیلی هم وحشت داشتم. چون سه سال بود که من به چنگش نیفتاده بودم.

لطفاً جریان ملاقات با تیمور بختیار را با ذکر جزئیات بگویید.

تیمور بختیار اتاق بزرگی داشت که حدود شصت صندلی دور تا دور آن چیده شده بود. میز بزرگش بالای اتاق بود و از انواع ادوات نظامی تا جایی که توانسته بودند، به عنوان دکور استفاده کرده بودند. اتاق بختیار دو در داشت. من خواستم از دری که نزدیک اتاق سرهنگ کیانی بود بروم. اما سرهنگ کیانی گفت: «از این در نرو بهتر است از آن در بروی». دری را به من نشان داد که دورتر از اتاق خودش بود. من رفتم در را باز کردم، سلام کردم و روی صندلی اول نشستم. تیمور بختیار سرش را بالا نکرد و گفت: «بیا جلوتر». ما هم ده پانزده صندلی جلوتر رفتیم و نشستیم. باز ما را بلند کرد و گفت: «بیا اینجا». می‌زد به صندلی که پهلوی دستش بود. ما هم به ناچار باز پا شدیم و رفتیم سر همان صندلی که او گفته بود و در کنارش نشستیم. و گفت که «خودت خوب می‌دونی که اگر سپهد زاهدی نرفته بود و دولت علانیا آمده بود تو جات اینجا نبود اینو خودت خوب می‌دونی!». من سرم را انداختم پایین و هیچی نگفتم. گفت: «حالا که خواستمت سه کار باید بکنی. اگر می‌خواهی توی مطبوعات باشی باید این سه کار را که می‌گم انجام بدهی. اول بگو ببینم کجاها کار می‌کنی؟» من آن موقع توی پانزده نشریه کار می‌کردم و یکی یکی اسم‌های نشریات را گفتم. پس از این که گفتن نام نشریه‌هایی که در آنها کار می‌کردم تمام شد. بختیار گفت: «دیگه!» گفتم: «همین شمردم چیزی یادم نیامد. گفت: «نه دیگه!» گفتم: چیزی به خاطر ندارم. گفت: «تو در اتحاد ملل هم مطلب می‌نویسی». اتحاد ملل مال مرعشی بود و من هفته‌ای یک تفسیر به او می‌دادم با نام مستعار سفیر. گفتم: یادم نبود. گفت: «خُب سه کار باید انجام بدهی یکی این که مصدق را فراموش کن. دوم هر کجا دستت رسید به آنها فحش بده و سوم هر کجا خبری بود به ما خبر بده!» من سکوت کرده بودم. گفت: «کری یا لالی؟! گفتم: تیمسار نه کرم و نه لالم. گفت: «پس جواب بده این سه کار را می‌کنی؟» گفتم: تیمسار قسمت اول که مصدق را فراموش کنم منتفی است. چون هیچ مطلبی بدون تأیید شما و فرمانداری نظامی چاپ

نمی‌شود. نه من می‌توانم بنویسیم و نه شما اجازه چاپ می‌دهید. مورد دوم هم دیگران هستند که فحش بدهند این قدر هست که ما توی آنها گم می‌شویم. اما مورد سوم را نفهمیدم که باید چه کنم. گفت: «شما از اوضاع اجتماع خبر دارید. همه جا می‌روید و توی همه جا هستید و مسائل را می‌دانید ما را هم با خبر کنید». این را که گفت، من ناراحت شدم! گفتم: یعنی می‌فرمایید پیام جاسوس شوم و جاسوسی کنم... خدا می‌داند یا مشت زد روی میز به طوری که آنچه روی میز بود پرید هوا و نعره کشید. من از ترس این که با وسایل روی میزش مرا نزند پنج شش متر از او دور شدم. سرهنگ کیانی که اتاق بغل بود سراسیمه آمد توی اتاق، بعدها گفت که «فکر می‌کردم تیمسار تو را یا کُشته و یا دارد مفصل کتک می‌زند». به هر صورت سرهنگ کیانی آمد توی اتاق تیمسار و تیمسار به او گفت: «سرهنگ این جنازه را از این جا ببر بیرون و بهش بگو که شانس آورده امروز آمده این جا و امروز به تور من خورده والا حسابش را می‌رسیدم». سرهنگ کیانی من را از اتاق تیمسار بیرون آورد و به اتاق خودش بُرد و گفت: «چی شد که تیمسار این قدر عصبانی شد». من عین ماجرا را گفتم و سرهنگ کیانی گفت: «اشتباه کردی، قبل از شما سیزده چهارده تن از رفقای شما آمدند صحبت کردند. چکهایشان را هم گرفتند و رفتند». خلاصه من با ترس و لرز از آنجا آمدم بیرون و بعدها نیز تیمسار بختیار تا وقتی که سرکار بود ما را آزار می‌داد.

بعد از کودتا با چه نشریاتی همکاری کردید.

سپید و سیاه، فردوسی، تهران مصور، امید ایران، روزنامه‌های صبح و هفته‌نامه‌ها و...

گویا در روزنامه ایران هم کار می‌کردید.

بله، زین‌العابدین رهنما در سال ۱۳۳۳ یکبار دیگر تصمیم گرفت روزنامه ایران را منتشر کند. در مدتی که روزنامه او منتشر می‌شد، من هم در آن روزنامه کار می‌کردم.

از مجله روشنفکر هم بگویید.

مجله روشنفکر از ۴ تیر ۱۳۳۲ تا ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ مجموعاً هشت شماره منتشر شد و بعدها به رغم توقیف‌های مکرر به حیاتش ادامه داد. این مجله نیز که من هم همکاریش بودم به مدیریت دکتر رحمت مصطفوی در ردیف مطبوعات مخالف دولت بود.

از افت و خیزهای مطبوعات در دهه‌های سی و چهل بگویید

وضع مطبوعات در این دو دهه و پس از کودتا یکنواخت نبود. گاه خفقان شدید می‌شد و گاه

روزنه‌ای مثل دوره دولت دکتر امینی باز می‌شد. در دولت علم دولت مصوبه‌ای داشت که به استناد آن به حیات تعداد کثیری از روزنامه‌ها و مجله‌ها خاتمه دادند.

شما از دانش آموختگان کلاسهای آموزش روزنامه‌نگاری که در دانشکده حقوق برگزار شده در دهه سی بوده‌اید، لطفاً به این کلاس‌ها هم اشاره بفرمایید. در این کلاسها چه خواندید، این کلاسها چه تأثیری در کار شما داشت؟

در آن کلاسها که در دانشکده حقوق تشکیل می‌شد، ویلسون به ما سبک روزنامه‌نویسی و مجله‌نویسی درس می‌داد. ویلسون می‌گفت: «بزرگترین مشکل شما در روزنامه‌نگاری ایران این است که مکتوبات قلبی و تمایلات باطنی خودتان را با کار مطبوعاتی قاطی می‌کنید و این بسیار کار خطرناکی است. وقایع‌نگار و روزنامه‌نگار وقتی می‌رود گزارشی تهیه کند باید همه حقیقت را بنویسد و جز حقیقت ننویسد و اگر نکته‌ای به نظرش آمد ستاره بگذارد و زیر نوشته اظهار نظر کند و سعی کند اظهار نظر شخصی با گزارش قاطی نشود». این درس بزرگی بود که من از این کلاسها یاد گرفتم و سعی کرده‌ام هیچ‌گاه رمان ننویسم، با تخیل چیزی ننویسم، نظر شخصی خودم را اعمال نکنم و همیشه حقیقت‌نویس باشم.

۱۸۲

از نیمه دهه چهل افزون بر روزنامه اطلاعات، شما در آیندگان و با مشاد هم کار می‌کردید، از این دوره هم بگویید.

بله، من در تحریریه آیندگان و با مشاد هم کار کرده‌ام. در نیمه این دهه، پاییز ۱۳۴۵ اسماعیل پوروالی مدیر بامشاد بار دیگر همکاران قدیمی را دور هم جمع کرد و پیشنهاد مجله بامشاد را داد. در آگهی انتشارش نوشت «آلمان: اشپیگل، آمریکا: تایم، فرانسه: اکسپرس دارد و ایران هم از دوشنبه بامشاد خواهد داشت. مجله‌ای خاص روشنفکران و روشندان...». شماره اول بامشاد تاریخ ۸ تا ۱۵ آبان ۱۳۴۵ را داشت. من هم در آن مجله با امضای م. سفری، م. س، میم، سین، سفیر و چند نام دیگر مطلب می‌نوشتیم.

از همکاریتان با طرح «۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان» بگویید.

برای افزایش تیراژ و توجه بیشتر خوانندگان از اواسط سال ۱۳۵۴ طرحی ریخته شد تا به ضمیمه روزنامه اطلاعات مطالبی خواندنی از گذشته‌های ایران و جهان منتشر شود. این طرح که شماره‌های مقدماتی آن هر چند هفته یک بار به ضمیمه روزنامه چاپ می‌شد، سرانجام نخستین شماره‌اش به ضمیمه شماره ۱۵ خرداد ۱۳۵۵ روزنامه در ۱۶ صفحه انتشار یافت. مجموعه



● ابن بابویه (۳۰ تیر ۱۳۷۲) از چپ به راست: حیاتزاده - علی اردلان - فروهر - حسن لیاپچی و نفر اول از سمت راست محمدعلی سفری.

روشنگر ۷۶ سال تاریخ معاصر ایران بود. از ۲۶۰ روز جلوتر از آغاز قرن بیستم شروع شد تا ۲۸۰۰۰ روز پس از آن. این مجموعه زیر نظر گروهی از همکاران در مرکز پژوهش مؤسسه اطلاعات تهیه و تنظیم می شد. در آغاز احمد احرار، منصور تاراجی، محسن مفخم، نصرت الله فتحی، صادق ضیایی، محسن میرزایی و من اعضای این مرکز پژوهش بودند. اما در عمل انجام کارها بر عهده من و میرزایی بود و احمد دریایی در قسمت فنی و صفحه بندی ما را یاری می داد.

به مشکلی در جریان انتشار ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان برخوردید؟

چرا، مثلاً روزی که من جریان قتل محمد مسعود مدیر مرد امروز را نوشتم. صبح روز بعد فرهاد مسعودی با ناراحتی شدید به من گفت که «هویدا نخست وزیر شب پیش مرا مورد انتقاد قرار داد».

به چه علت؟

به علت این که در آن مطلب به طور تلویحی اشرف پهلوی به عنوان قاتل محمد مسعود معرفی شده بود.

چطور شد که دوره سیزدهم دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران شدید؟

در آذر سال ۱۳۵۶ و در بحبوحهٔ اوضاع متشنج سیاسی، شانزدهمین مجمع عمومی سندیکا، هیأت مدیره دوره سیزدهم را برگزید و من که در گذشته در چند نوبت عضو هیأت مدیره و هیأت داور بودم به عضویت هیأت مدیره انتخاب شدم و طبق سنت در نخستین جلسهٔ هیأت مدیره به سمت دبیر سندیکا برگزیده شدم.

وظیفه دبیر چه بود؟

برابر شناسنامه و وظیفهٔ اجرایی امور سندیکا بر عهده دبیر سندیکا قرار داشت.

از مشکلات هیأت مدیره دوره سیزدهم بگویید.

اولین مشکل ما با داریوش همایون وزیر وقت اطلاعات و جهانگردی بود که می‌خواست با ساختن خانهٔ مطبوعات و ادغام سندیکا در آن عملاً سندیکا را منحل کند. نامه پراکنی‌ها شروع شد که شرح آن در جلد سوم قلم و سیاست آمده است که چگونه میان مطبوعاتی‌ها دو دستگی افتاد. گروهی به مداحی رژیم پرداختند و گروه دیگر با سانسور مبارزه می‌کردند.

در آن روزها در دستگاه حاکمه هم شکاف افتاد.

بله.

از این شکاف مطبوعاتی‌ها بهره‌برداری کردند.

تا حدودی که می‌توانستند متفاوت با سالهای پیشین عمل می‌کردند و از هر روزنه‌ای استفاده می‌کردند تا حرف خود را بزنند. به خصوص اواخر رژیم که دیگر از نظارت ساواک و وزارت اطلاعات خبری نبود.

چطور خبری نبود، مطالب تحمیلی که می‌رسید مثل مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ به چاپ رسید. به نظر شما چه کسی این مطلب را نوشته بود؟

مقاله را داریوش همایون وزیر وقت اطلاعات فرستاد حتی پیشنهاد دادند که اول مقاله را آیندگان چاپ کند و بعد اطلاعات که رد شد و از قول داریوش همایون گفته شد که «دستور فرمودند اول اطلاعات چاپ کند. بعد روزنامه‌های دیگر». به هر صورت داریوش همایون عامل و بازیگر اول

این تراژدی بود. من شاهد و ناظر بودم که همکاران تحریریه تلاش می‌کردند که از چاپ مقاله جلوگیری کنند ولی به جایی نرسید.

اما همایون در کتاب دیروز و امروز و فردا نوشته است که «مقاله به دستور شاه و در دفتر مطبوعاتی هویدا وزیر وقت دربار تهیه گردید و پس از مذاکره تلفنی برای من فرستاده شد در شرایطی که امکان خواندن مقاله هم نبود آن را تقریباً بلافاصله به خبرنگار اطلاعات دادم. هیچ فشار خاصی به روزنامه نیامد و این مقاله نیز مانند مقالات بیشماری که از وزارت دربار و نخست‌وزیری فرستاده می‌شد، به روال معمول چاپ شد».

نه این طور نیست. همان طور که گفتم همکارانم تلاش می‌کردند که این مقاله چاپ نشود اما فشار به حدی بود که اوضاع از کنترل آنها خارج شد و مقاله را چاپ کردند.

مطبوعاتی‌ها چه واکنشی نشان دادند.

در ۲۷ اسفند همان سال نامه‌ای به امضای نود تن از نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات خطاب به نخست‌وزیر نوشته شد که در آن به وجود سانسور در مطبوعات اعتراض شد. که متن این نامه و نامه نود و چهار تن دیگر در تأیید نامه نود تن را در جلد سوم قلم و سیاست چاپ کرده‌ام.

دولتی‌ها در پاسخ به این نامه‌ها چه اقدامی کردند.

این دو نامه سبب شد داریوش همایون طی نامه محرمانه‌ای به دکتر آموزگار خواستار تصفیه مطبوعات شود که متن این نامه هم در همان مجلد آمده است.

در مقابل لایحه مطبوعات دولت آموزگار، سندیکا چه کرد؟

لایحه‌ای که دولت آموزگار برای مطبوعات تهیه کرده بود تا جایگزین قانون مطبوعات شود برای اظهار نظر به سندیکا فرستاده شد و مادر سندیکا، پس از تشکیل کمیته‌ای مخصوص و سپس گرد همایی معمرین سندیکا این لایحه را مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که این لایحه مطلقاً جوابگوی انتظارات جامعه از اهل قلم نیست. اظهار نظر سندیکا موجب ناراحتی آموزگار و همایون شد. کار بدی که در آن دوره کردند «ممنوع القلم» کردن و حتی در مواردی «ممنوع الورد» کردن بعضی از مطبوعاتی‌ها به محل کار بود که این عمل دولت موجبات تشنج

مهریون امروز
۵۸ روز
از تاسیس حکومت ما
میگذرد

شماره ۱۱

بولتن اعتصاب

توطئه استبداد محض علیه اعتصاب مطبوعات

**هشماره هشتم
دجها تخوار
در کین است**

حرف



شدیدی را در بین نویسندگان به وجود آورد بعد از سقوط آموزگار و برکناری داریوش همایون از وزارت اطلاعات و جهانگردی هیأت مدیره سندیکا بر علیه داریوش همایون اعلام جرم کرد و شکایت به وسیله من تسلیم دکتر محمد باهری وزیر وقت دادگستری در کابینه شریف امامی شد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در دوره شریف امامی نیز برای مطبوعات لایحه نوشتند.

بله، لایحه دولت شریف امامی و به طور کلی لوائحی که برای مطبوعات در دولتهای سال ۵۷ نوشته شد خواسته روزنامه نگاران و دست اندرکاران مطبوعات را برآورده نمی کرد.

مایلم حکایت اعتصاب اول مطبوعات یا به تعبیر من اعتصاب صغیر مطبوعات را از زبان شما بشنویم.

ما در دوره شریف امامی چند جلسه با او داشتیم. یک جلسه ۱۳ مهر با حضور سی تن از مطبوعات و جلسه دوم در ۱۹ مهر که ما در نخست وزیری در جلسه ای با حضور آقایان شریف امامی، آزمون، دکتر عاملی وزیر اطلاعات و جهانگردی مسائل مربوط به مطبوعات را مطرح می کردیم. آقای شریف امامی گفت: «تا شما مشغول صحبت هستید من بروم کاری دارم انجام بدهم». آقای شریف امامی که رفت، من به دکتر عاملی تهرانی گفتم: آقای شریف امامی که رفت

ما هم جلسه را تعطیل کنیم و ادامه بحث را به روز دیگری در حضور ایشان موکول کنیم. دکتر عاملی تهرانی موافقت کرد. من از نخست‌وزیری به روزنامه اطلاعات رفتم. به دفتر روزنامه که رسیدم دیدم اوضاع تحریریه آشفته است. از یکی از همکاران پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: «اتاق خودت را نگاه کن». اتاق من شیشه‌ای بود و می‌توانستم توی اتاق را ببینم. سرم را به طرف اتاق برگرداندم، دیدم یک مأمور نظامی توی اتاقم نشسته است. به طرف مأمور رفتم و از او پرسیدم: شما این جا چکار دارید؟ گفت: «ما مأموریت داریم مطالب روزنامه را قبل از چاپ ببینیم و بعد از تایید ما روزنامه منتشر شود».

شما چه گفتید و چه کردید؟

من بلافاصله به دکتر آزمون تلفن زدم و گفتم: این مردانگی است که ما امروز صبح با شما جلسه داشتیم حالا که برگشتیم تحریریه ما این وضع را دارد و جریان را برای او تعریف کردم. آزمون گفت: «از جانب ما نیست و من پنج دقیقه دیگر به شما تلفن می‌کنم».

تلفن کرد؟

بله.

چه پاسخی داشت؟

گفت: «همان طور که به شما گفتم اینها از جانب ما نیستند از جانب ارتش به دستور مستقیم شخص شاه آمده‌اند و دولت اصلاً خبر ندارد. ولی هماهنگی کردیم و دستور گرفتیم که مأموران روزنامه‌ها را ترک کنند و الآن دستور به مأموران ابلاغ خواهد شد». من گفتم: بچه‌ها دارند بسیج می‌شوند که دسته جمعی مأموران را بیرون کنند. آزمون گفت: «نه جریان تولید نکنید مأموران همین الآن دفتر روزنامه را ترک خواهند کرد». ما هم بعد از این صحبتها کاری نکردیم و مأموران خودشان دفتر روزنامه را ترک کردند.

اما جریان در روزنامه کیهان به گونه‌ای دیگر بوده، این طور نیست؟

بله. در روزنامه کیهان ظاهراً با پس‌گردنی مأموران را بیرون کرده‌اند.

پس از آمد و رفت نظامیان در تحریریه روزنامه، چه کردید.

هیچی گفتیم با این وضع ما نمی‌توانیم کار کنیم و اعتصاب کردیم و بلافاصله برای اجرای برنامه

اعتصاب کمیته‌ای انتخاب شد و آن روز هر دو روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر نشدند. و قطعنامه نویسندگان در ۴ بند صادر شد. بعد مذاکرات ما با نخست‌وزیر و دو وزیر (آزمون و عاملی تهرانی) به نتیجه رسید و کیهان و اطلاعات انتشار خود را از سر گرفتند. به دنبال این دو روزنامه، تحریریه آیندگان هم از زیر یوغ سانسور رهایی یافت.

بعضی‌ها می‌گویند اعتصاب مطبوعات در سال ۵۷ اشتباه بوده، شما به عنوان دبیر سندیکا و یکی از تصمیم‌گیرندگان در آن روزها چه پاسخی برای منتقدان اعتصاب دارید؟

در جریان اعتصاب مطبوعات ما با دو گروه از مطبوعاتی‌ها سر و کار داشتیم. یک گروه از اعتصاب حمایت می‌کردند و معتقد به اعتصاب بودند و گروه دیگر مخالف و اعتصاب شکن. به یاد دارم که در اولین روزهای تصمیم‌گیری برای اعتصاب به سراغ روزنامه‌نگاران مطرح آن روز و مدیران پاره‌ای از روزنامه‌ها و مجله‌ها رفتیم و با آنها مسأله را در میان گذاشتیم. عده‌ای از آنها مخالفت کردند. ما در صدد بودیم تا مجموع دست اندرکاران مطبوعات با هم هماهنگ باشند و موضع واحد در برابر حقوق صنفی خود داشته باشند. زمزمه‌های اعتصاب در مطبوعات بود اما ما اعتصاب نکردیم آمدند اشغال کردند.

۱۸۹

دقیقاً بفرمایید چه کسی و در چه زمانی دفتر روزنامه‌ها را اشغال کرد.

ساعت ۶ صبح دوشنبه ۵ آبان و اولین روزی که از هاری به نخست‌وزیری منصوب شد و فرمان گرفت، نظامی‌ها دفتر روزنامه اطلاعات و کیهان را اشغال کردند.

آیندگان هم در آن روز توقیف و اشغال شد.

بله، صبح نظامی‌ها ریختند و از توزیع آیندگان جلوگیری کردند و نسخه‌های آن را جمع‌آوری کردند و دفتر این روزنامه هم به دنبال دفترهای کیهان و اطلاعات اشغال شد.

آن روز یکی از روزهای پُرماجرای تاریخ مطبوعات ایران است، درباره ماجرای آن روز بیشتر توضیح بدهید.

صبح آن روز ما را به محل کارمان راه ندادند. یک عده بیرون بودند و یک عده توی مؤسسه بودند. آنها که توی مؤسسه بودند تصمیم گرفتند یک شماره به نفع رژیم و به نفع دولت از هاری منتشر کنند. بعضی از دوستانی که توی مؤسسه بودند با کارگردانی مرحوم مهدی بهشتی پور در آخرین لحظاتی که روزنامه زیر چاپ می‌رفت، جلوی آن را گرفتند.

هم‌پیمان، امروز

۲۴ روز

از اعتصاب شکرهند ما
میگذرد

بولتن اعتصاب

چگونه تاگزیر به اعتصاب شدیم؟

رهبری سندیکا، یکپارچگی اعتصاب را استوار کرد.

سرمه روز دوشنبه پانزده مه‌بان
گذشت در نخستین ساعات صبحی
در وقت حاضر، ناگهان سه واحد
مطبوعاتی آندگان، اطلاعات و کیهان
به انشغال درآمد. روزنامه‌آندگان
که در ۱۱ هفته آماده‌فروشی
عده بود، عطف و خامس نسخه
های آن جمع‌آوری شد. جمعی
مستطاب‌العقل از این‌صورتان

که در وقتان تحریریه، در واحد‌های
آندگان، اطلاعات و کیهان
قلم‌ها را بر زمین گذاشتند. به‌منظور
اعراض همه‌تجاوز به حریم
مستطاب‌العقل و نظرس به
آزادی مطبوعات، از اداره کار باز
ایستادند. در این وقایع، به‌توجهی
بسیاری از مردان کارگر و کارمند،
با در واحد‌های مطبوعات، مستطاب‌العقل

اصول تحریری که مورد تعجب قرار
گرفته بودند.
۱- مستطاب‌العقل ضمن آزادی مطبوعات
در دولت حاضر
۲- ساعت‌بندی از آندگان
چنین کوشش از جانب مستطاب‌العقل
با در وقتان با زندانشی آزاد شدند
و هم تعجب دیگر در وقتان مطبوعاتی
از زمان رفتن، اما سوچس عذب،
عشور به دست نیامده بود (چنانکه
تا امروز هم به دست نیامده است).
آنگاه مستطاب‌العقل با تأکید بر
حفاظت‌این هدف، در پاساژ تأیید
نخستین‌های شد که در وقت گذشته
مستطاب‌العقل مطبوعات کیهان

نکته‌های اعتصاب

خبر به اعضای کاراجامات مطبوعات
می‌گردد. افراد معظم از اعضای خانواده
مطبوعات با مستطاب‌العقل حالت درین حال
توزیع‌انگیزی بر غیور کرده که نمونه‌هایی از
آن را می‌برایید:
۱- یک دوست مستطاب‌العقل از واحد
اطلاعات تعریف می‌کند: «ما مستطاب‌العقل
سخت‌نویس و در بعضی روزهای اعتصاب
برای نگرفتن اخبار مستطاب‌العقل معطس
آندگان به‌روزنامه که عذاب شد
دستگاه را برای تعمیر به‌نابندگی

با چه قدرتی در حضور نظامیان جلوی چاپ روزنامه را گرفتند؟

به اتکای کارگران چاپخانه که عمده آنها با رژیم مخالف بودند.

شما معتقد نیستید که جریان اعتصاب دوم مطبوعات هم اشتباه بود؟

نه، ما مجبور به اعتصاب شدیم. ما اعتصاب نکردیم، ما را وادار به اعتصاب کردند.

از دوشنبه ۱۵ آبان تا شنبه ۱۶ دی ۱۳۵۷.

بله، از ابتدا تا انتهای کابینه از هاری و مجموعاً ۶۱ روز طول کشید.

نشریات وابسته به مؤسسه اطلاعات و کیهان هم که همگام با اعتصابیون بودند.

بله، کارکنان تحریری، فنی و اداری در کل نشریات اطلاعات و کیهان به همراه همکاران آیندگان و

رستاخیز با سندیکا هماهنگ بودند.

در ایام اعتصاب نشر خبرنامه سندیکا متوقف شد و «بولتن اعتصاب» را منتشر

کردید.

بله، سندیکا نخستین بیانیه خود را در ۲۱ آبان ۵ روز بعد از اعتصاب و اولین شماره «بولتن اعتصاب» را ۲۴ روز بعد از اعتصاب منتشر کرد. این بولتن به پیشنهاد هیأت مشاور ایام اعتصاب به هیأت مدیره سندیکا انتشار یافت که شرح آن در جلد چهارم قلم و سیاست آمده است.

دولت نظامی از هاری برای خاتمه اعتصاب چه اقداماتی کرد.

هر کاری که توانستند کردند اما موفق نشدند. تهدید، تطمیع، تحبیب کارگر نشد و تمام طرفنها بی اثر ماند.

در قبال نشریاتی که به اعتصاب نپیوستند چه کردید؟

خرید آنها را تحریم کردیم و با انتشار بیانیه از طرف سندیکا از مردم خواستیم این نشریات را نخرند.

خرید و خواندن چه نشریاتی را تحریم کردید؟

دنیا، جوانمردان، آتش، بورس، مهر ایران، مرد مبارز، ستاره اسلام، اراده آذربایجان، دیپلمات، آهنگ سیاسی، سیاست ما و مجله‌های تهران اکونومیست، کاریکاتور، خواندنی‌ها، فردوسی، جوان، سپید و سیاه، تاج ورزشی، تماشا و دیگر نشریاتی که علی‌رغم اعتصاب جامعه مطبوعات به انتشار ادامه می‌دادند را تحریم کردیم.

قطع حقوق اعتصاب‌کنندگان برای آنان مشکلات مالی به وجود آورد و برای حل این مشکل «صندوق کمک به کارکنان مطبوعات» تشکیل شد. حساب جاری باز شد و برای کمک مالی به اعتصابیون فراخوان عمومی دادید. به چگونگی تشکیل این صندوق هم اشاره بفرمایید.

دو اقدام در این زمینه سندیکا انجام داد. یکی صدور بیانیه‌ای خطاب به ملت ایران برای کمک رسانی و دوم تعیین شورایی مرکب از منتخبین سندیکاهای سه گانه تحریری، فنی و اداری به منظور توزیع این کمک‌ها روی معیار صحیح بین کارگران و دیگر نیازمندان. اعضای این شورا که عنوان صندوق کمک به کارکنان مطبوعات داشت، عبارت بودند از: دبیران ۵ سندیکا نویسندگان، کارکنان وسایل ارتباط جمعی، کارگران ایران چاپ، کارگران گروه نشریات کیهان، کارگران چاپخانه آیندگان (چاپ یادگاران) و همچنین رئیس هیأت مدیره و خزانه‌دار سندیکای نویسندگان و خبرنگاران. این شورا آیین‌نامه اجرایی صندوق کمک را اجرا می‌کرد و موظف بود

که نحوه پرداخت کمک‌ها، به صورت وام شرافتی و چگونگی تحقیق درباره فهرست حقوق‌ها و صدور چک‌ها، را به دقت مشخص کند. حساب باز شد و کمک‌ها سرازیر شد.

یورش ۲۳ آذر ۱۳۵۷ را فراموش نفرمایید.

بله، در دوران اعتصاب، کارکنان نشریات اعتصاب‌کننده در محل کار خود حاضر می‌شدند ولی کار نمی‌کردند تا این که در سحرگاه ۲۳ آذر به دستور حکومت نظامی به محل روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات و کیهان حمله کردند و درهای این روزنامه‌ها مهر و موم شد.

ماجرای «روزنامه سفید» چه بود؟

چند تن از اعتصاب‌شکنان برای این که به اعتصاب‌کنندگان ضربه بزنند اطلاعیه‌ای دادند که «اعتصابیون روزنامه سفید منتشر می‌کنند هر کس آن را بخرد، و هر چه گران‌تر بخرد به اعتصاب کمک کرده است...!» که هیأت مدیره سندیکا با انتشار بیانیه‌ای آن را یک توطئه خواند و این کار را از سوی اعتصاب‌کنندگان تکذیب کرد.

از ملاقات هیأت مدیره سندیکا با شاپور بختیار بگویید.

از طرف بختیار زنگ زدند و گفت که او می‌خواهد با هیأت مدیره سندیکا درباره پایان اعتصاب ملاقات کند. بعد جلسه هیأت مدیره و مختصر بگو مگو بین هیأت، تصویب شد که به ملاقاتش برویم و به او گفتیم که ما تصمیم داشته‌ایم بعد از سقوط دولت نظامی از هاری هر کسی نخست‌وزیر شود روزنامه‌ها را بدون سانسور منتشر کنیم و این کار را انجام خواهیم داد. گفتگوی ما با دکتر بختیار به خشونت لفظی منجر شد.

بعد از ملاقات چه کردید؟

در پیاده‌روی خیابان فرمانیه اعلامیه پایان اعتصاب را نوشتیم و امضا کردیم و فردای آن روز واحدهای مطبوعاتی کار خود را از سر گرفتند.

از نخستین روز کاری پس از اعتصاب بگویید.

شنبه ۱۶ دی ۱۳۵۷ روزی فراموش‌نشدنی است. در دفتر روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات، رستاخیز و کیهان سبدهای گل، حضور شخصیتها، دید و بازدید و تشویق‌های فراوان موجب غرور و افتخار اعتصابیون بود. و ما ضمن پذیرایی از جمع کثیری، تلاش می‌کردیم روزنامه

از شورای اجرایی روزنامه اطلاعات و چگونگی تأسیس آن بگویید.
ما برای این که روزنامه بتواند منتشر شود و گرفتاری‌هایی که بعد از انقلاب پیش آمده بود را از سر بگذرانیم شورایی مرکب از ۲۱ نفر را در مؤسسه اطلاعات درست کردیم.

ترکیب این شورا چگونه بود؟

۷ تن از تحریریه، ۷ تن اداری و ۷ تن کارگری.

گویا مسئول شورا شما بودید؟

بله.

وظیفه این شورا چه بود؟

خط مشی روزنامه را معین می‌کرد.

سندیکا هم که در آن روزها اشراف داشت به روزنامه‌ها.

بله، اوضاع به هم خورده بود. مصباح‌زاده و مسعودی و دیگران رفته بودند. ما در سندیکا سیاستگذاری و برنامه‌ریزی می‌کردیم. اعضای هیأت مدیره سندیکا دو تا از کیهان بودند، یکی از آیندگان بود، من از روزنامه اطلاعات بودم، یکی مال رستاخیز بود. ما در سندیکا سیاستگذاری می‌کردیم و در محل کار خود مأمور اجرای آن سیاست بودیم.

یعنی نظیر این شورا در کیهان و آیندگان و رستاخیز هم تشکیل شد؟

بله.

سوم اسفند ۱۳۵۷ گروهی در مقابل مؤسسه اطلاعات در اعتراض به پاسخ شما به

مدیر عامل وقت رادیو و تلویزیون تجمع کردند، جریان چه بود؟

کار مطبوعات در دی و بهمن روال خوبی داشت تا این که در اوایل اسفند مدیر عامل وقت رادیو و تلویزیون بیانات شدید و سراپا تهمت و ناسزایی علیه مطبوعات گفت که من در ۲ اسفند همان سال پاسخ را نوشتم و همان روز در روزنامه اطلاعات چاپ کردیم. اما فردای آن روز سیل نامه‌ها و تهدیدها شروع شد و گروهی در مقابل در اصلی مؤسسه اطلاعات تجمع کردند.

وضع تحریریه‌ها هم که از اسفند متشنج شد.

بله، مرحوم آیت‌الله دکتر مفتاح که امور مطبوعات زیر نظر ایشان اداره می‌شد سعی داشت که از تشنج‌ها و درگیری‌ها که موجب رکود کار مطبوعات جلوگیری کند و مشکلات مطبوعات را حل کند. اختلاف نظر از یک سو و مشکلات مالی از سوی دیگر وضع عجیبی به وجود آورده بود.

شما به عنوان دبیر سندیکا و دبیر شورای اجرایی روزنامه اطلاعات درباره سرنوشت مؤسسه اطلاعات و رفع مشکلات جلساتی با مقامات داشته‌اید. از آن جلسات و تلاشهای شورای اجرایی بگویید.

بعد از انقلاب، با رفتن مسعودی‌ها امور مالی مؤسسه دچار بحران شد. من از طرف شورای اجرایی مؤسسه به ملاقات مرحوم دکتر محمد مفتاح به مسجد قبا رفتم و به ایشان گفتم که مؤسسه مشکل مالی دارد. ایشان گفت: «پیشنهاد شما چیست و چه راه حلی برای رفع مشکل دارید». گفتم: از خاندان مسعودی بهرام از همه بهتر است، کوچکترین و سالم‌ترین عضو خانواده مسعودی است. اگر چنانچه بهرام مسعودی را راضی کنیم به مؤسسه بیاید و کارها را سامان دهد مشکل حل می‌شود. اگر شما اجازه بدهید ما این کار را انجام دهیم. ایشان گفتند که «من به شما خبر می‌دهم» و فردای آن روز خبر دادند که «مانعی ندارد». جریان ملاقات را به اطلاع اعضای شورای اجرایی مؤسسه رساندم. عده‌ای مخالف ورود بهرام به مؤسسه بودند، گروهی موافق بودند. اما به هر صورت رأی‌گیری کردیم تصویب شد که بهرام بیاید. تلگراف کردیم به پاریس و سه روز بعد بهرام آمد و مقداری امور مالی را سامان داد و با امضای او مشکلات مالی مؤسسه بر طرف شد. اما او پایدار نبود و نتوانست بماند و روزنامه مصادره شد.

اولین دیدارتان با دست‌اندرکاران شورای انقلاب به چه شکل انجام شد؟

حاج حسین مهدیان ما را دعوت کرد به منزل خودش و ما در منزل ایشان دیدار و گفت‌وگو با اعضای اولیه شورای انقلاب اسلامی داشتیم. در این ملاقات ما متوجه شدیم در آینده روال کار روزنامه با آنچه ما می‌خواستیم تفاوت دارد. چون در آن شب به وضوح بعضی از اعضای شورای انقلاب در این زمینه به ما گفتند و در آن شب بین ما کمی بگو مگو شد. تا آنجا بحث بالا گرفت که شام میزبان ماند و هر دو گروه قهر کردیم.

چند سال پیش آقای صالحیار در سبه شماره پیاپی مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات

نوشت و در آن مقاله درباره جزیان جلسه شورای انقلاب و مطبوعات نوشته بود که به توافق رسیدیم. شما در این جا می‌گویید به توافق نرسیدیم. بالاخره به توافق رسید یا نه؟

به توافق نرسیدیم. آقای صالحیار حتماً فراموش کرده‌اند. ما قهر کردیم و بلند شدیم و فردای آن روز حاج حسین مهدیان میزبان ما که آهن فروش بود نزدیک مؤسسه اطلاعات و از گذشته‌های دور با ما آشنا بود آمد ناهارخوری اطلاعات. در آن روز من و بهشتی پور داشتیم ناهار می‌خوردیم. آمد بالای سر ما گفت: «دیشب کار بدی کردید». من هم گفتم: تو که به ما نگفتی چه کسانی می‌آیند زمینه را دست ما ندادی. به ما گفتی شام بیاید خانه ما. ما هم که با تو رفیق بودیم آمدیم. نمی‌دانستیم که چه کسانی می‌آیند. باید به آنها هم می‌گفتی که ما در منزل تو حضور داریم تا آنها هم آمادگی ذهنی داشته باشند. ما آمدیم تند با ما برخورد شد. البته نه همه آقایان. بعضی از آنها با ما تند برخورد کردند. مثلاً مرحوم مطهری بسیار خوب با ما برخورد کرد و سعی داشت قضیه فیصله پیدا کند و منظور طرفین را یادآور می‌شد. اما یک نفر دیگر به ما گفت: «ما به شما نیازی نداریم و کار خودمان را دنبال می‌کنیم».

درگیری شما و به‌طور کلی سندیکا و مطبوعات در سالهای نخست انقلاب که با شورای انقلاب نبود. شما با وزارت اطلاعات و تبلیغات که بعدها به وزارت ارشاد ملی تغییر نام داد، مشکل داشتید. این‌طور نیست؟

بله ما با آن وزارتخانه مشکل داشتیم.

این مشکل از کجا شروع شد؟

از پیش‌نویس لایحه‌ای که برای قانون مطبوعات نوشتند. ما جلوی آنها ایستادیم و در مخالفت با قانون پیشنهادی آنها مطالبی در بولتن سندیکا و جاهای دیگر نوشتیم و مقابلشان موضع‌گیری کردیم.

نامه‌ای هم به مرحوم مهندس مهدی بازرگان نوشتید.

بله، ما نامه سرگشاده شدیدی نوشتیم به مرحوم مهندس بازرگان. در آن نامه نوشته بودیم: آقای مهندس ما از شما توقع نداشتیم. این چه قانونی است که وزارتخانه زیر مجموعه شما برای مطبوعات پیشنهاد می‌کند. این که بدتر از قانون سابق است. خلاصه وضع بد شد. اما دولت مرحوم بازرگان مقصر نبود. گروه فشار دفتر پیغام امروز و جاهای دیگر را تصرف کرد و

روزنامه‌ها وضع دیگری پیدا کردند.

جلسه ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ گردانندگان سندیکا با متصدیان وزارت اطلاعات و تبلیغات

هم به جایی نرسید؟

نه خیر! به جایی نرسید. فردای آن روز هم مجمع سندیکا را تشکیل دادیم. اعضای هیأت مدیره تصمیم گرفتند استعفا دهند، که قاطع رد شد. به دنبال آن روزنامه‌ها مصادره شدند.

از فاصله صدور حکم مصادره تا خروج شما از مؤسسه اطلاعات بگویید.

خبر مصادره مؤسسه‌های اطلاعات و کیهان به ما رسیده بود. یک روز یک آقای از بنیاد مستضعفان آمد و در جلسه شورای اجرایی شرکت کرد و فردی را به عنوان مدیر مؤسسه به اعضای شورا معرفی کرد و گفت: «ایشان از امروز سرپرست مؤسسه اطلاعات و ایران چاپ هستند». ما هم بلافاصله به دوستان گفتیم به این ترتیب این آقا مسئولیت کل مؤسسه را بر عهده دارند. سرپرست منصوب شده از طرف بنیاد کار خود را آغاز کرد. در ابتدای کار به علت عدم آشنایی با کار مؤسسه مشکلاتی داشت. اما به هر صورت در شهریور همان سال تقریباً اعضای مؤثر سندیکا را از مؤسسه کنار گذاشتند که نفر اولش من بودم.

پس از آن چه کردید؟

رفتیم خانه نشستیم.

چرا به کار و کالت ادامه ندادید؟ شما که مشاور حقوقی سازمان‌های مختلف و از جمله

مؤسسه اطلاعات هم بودید؟

در کانون وکلان نیز ۱۷۰ یا ۱۸۰ نفر را تصفیه کردند که من هم جزو آنها بودم.

به چه جرمی؟

به جرم همکاری با رژیم پهلوی.

از خودتان دفاع نکردید؟

چرا گفتم که من نه تنها با رژیم پهلوی همکاری نکرده‌ام بلکه مبارزه هم کرده‌ام. اما شرایط طوری بود که کسی گوش نمی‌داد. در نتیجه گنج عزلت را گرفتم و در خانه نشستم و فراغتی پیدا کردم.

فکر نوشتن کتابهای مشروطه‌سازان، چهار جلد قلم و سیاست و زنده‌یاد جهان پهلوان تختی در همین ایام شکل گرفت؟

بله، البته من دو نفر دوست مشوق داشتم. یکی مرحوم مهدی بهشتی‌پور و دیگری نعمت‌الله ناظری. حوصله نداشتم ولی این دو نفر به من می‌گفتند «تو از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۸ از فعالان مطبوعات بودی، حیف است که خاطراتت را ننویسی».

از چه تاریخی شروع به نوشتن این کتابها کرده‌اید.

از تابستان ۱۳۵۸ که دو روزنامه بزرگ را مصادره کردند و تقریباً همه اعضای مؤثر سندیکا کنار گذاشته شدند.

انتظار داشتید کنار بروید؟

اصلاً و ابداً. ما انتظار نداشتم با ما این معامله بشود. ما نقش مؤثری در سندیکا و جریان انقلاب داشتیم. منتهی خُب شد دیگه. اوضاع و احوال جور دیگری شد.

شما از نسل مطبوعاتی‌هایی هستید که پس از شهریور ۱۳۵۸ تا سالها در سکوت مطلق بودید، چطور شد که دوباره یکی پس از دیگری به فکر نوشتن افتادید. فکر می‌کنم فعالیت‌های نوشتاری و نشر بعضی از هم‌نسلان شما مثل آقای محمود طلوعی و دیگران که گاه با نام مستعار نیز فعالیت می‌کردند، روحیه شما را تقویت کرد تا فعالیت‌هایتان را از سر بگیرید.

بله، دقیقاً همین طور است که می‌گویید. اول بار پس از انقلاب آقای محمود طلوعی با نام محمود مشرفی شروع کرد به ترجمه کردن. ابتدا هم ما نمی‌دانستیم این محمود مشرفی همان محمود طلوعی است. من یادم هست که برای چاپ جلد اول قلم و سیاست با او مشورت کردم. چون دوست پنجاه ساله ما بود. گفت: «بده من نگاه کنم». نگاه کرد و گفت: «فکر نمی‌کنم بگذارند در بیاد» و حدود سه سال طول کشید تا درآمد.

چرا سه سال؟ مشکل چه بود؟

بیشتر روی جریان ملی شدن صنعت نفت بود.

پس از انتشار قلم و سیاست چند نقد مفصل درباره نوشته‌های شما در این کتاب چاپ شد، آن نقدها را خوانده‌اید؟

بله. مفصل. یکی در مجله آقای سیدهادی خسروشاهی چاپ شد.

مجله فرهنگ و تاریخ معاصر؟

بله.

بهرغم این رديه‌ها شما باز هم بر عقیده اولیه خودتان هستید؟

بله، چون من شاهد و ناظر ماجراها بوده‌ام و با باور خودم نوشته‌ام.

از اسناد و بر جای مانده‌ها هم بهره گرفته‌اید.

بله، از آرشیو مجلس بهره بردم آن هم به لطف جناب آقای حائری. چون از قدیم ایشان را می‌شناختم پدرش عضو اداری مجلس بود و می‌آمد آنجا می‌نشست. بعدها به من گفت: «آرزو داشتم در دهه بیست و سی مثل تو در مطبوعات فعال باشم» وقتی که رفتم و به ایشان گفتم می‌خواهم کتاب بنویسم و مدارکی می‌خواهم هر چه میسر بود و مقدور بود بی‌دریغ در اختیارم گذاشت.

فقط به اتکای کتابخانه مجلس این آثار را فراهم آورده‌اید؟

خیر، از دوستان، آرشیو خودم و آرشیو روزنامه اطلاعات هم بهره بردم ۱۵ سال طول کشید تا کتاب را به ناشر سپردم.

در فاصله این ۱۵ سال و پس از آن با مطبوعات هم همکاری داشتید.

به صورت حرفه‌ای خیر. با مجله‌های حقوقی همکاری کردم. در نشریه کانون وکلا فعالیت داشتم و گهگاه مقاله‌هایی نوشته‌ام که مثلاً یکی از آنها در پژوهشنامه تاریخ مطبوعات ایران چاپ شد.

با نام پوشیده هم مطلب نوشته‌اید؟

چه مطلبی؟

خبرنگار قدیمی در مجله ایران فردا شما بودید.

بله.

مقاله‌ای هم از شما در روزنامه فتح خوانده‌ام.

بله، یک مورد دربارهٔ موکلم مطلب نوشتم. بعد از دوم خرداد ۷۶ مقاله‌ها و نقدهایی برای روزنامه‌ها نوشتم و یا با آنها مصاحبه کردم.

در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

علاوه بر کار وکالت، در صدم چند کار را به سامان بزرسانم: یکی تصمیم دارم جلد پنجم قلم و سیاست را منتشر کنم. اما نه همهٔ سیاست بلکه حوزهٔ سیاست دولت موقت و مطبوعات را. دیگر این که دلم می‌خواهد تجربه‌های مطبوعاتی و حقوقی خود را که در حقیقت سرگذشت امر سیاست و قضا در شصت سال اخیر است را مکتوب کنم. کار دیگری که وظیفه دارم چاپ آن را پی‌گیری کنم خاطرات مرحوم علی اردلان است.

سالها با مرحوم علی اردلان و چند تن دیگر اسناد نهضت مقاومت ملی را جمع‌آوری می‌کردید، قصد چاپ آن مجموعه را ندارید؟

بله، حدود ۱۵ سال من و آقای اردلان و ۷ نفر دیگر اسناد نهضت مقاومت ملی را جمع‌آوری کردیم. با فرد فرد دانشجویان اپوزیسیون که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در خارج از کشور فعالیت می‌کردند مصاحبه کردیم. تمام سعی ما این است که در این مجموعه بتوانیم تصویر درستی از صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا غروب بهمن ۱۳۵۷ به خوانندگان ارائه دهیم.

در چند جلد؟

۲۴ جلد.

کار الان در چه مرحله‌ای است؟

یک گروه جوان مشغولند و مراحل نهایی تدوین این مجموعه را دنبال می‌کنند.

آقای سفری خیلی وقت‌تان را گرفتیم از این که با صبر و حوصله به پرسشهای ما پاسخ دادید سپاسگزاریم.

من هم از شما متشکرم که این امکان را به من دادید. نکته‌ای می‌خواهم در پایان این مصاحبه به همسران خود بگویم: دوستان! بر من هرچه گذشته بی‌ریا گفتم و نوشتم. امیدوارم که شما هم حوصله و جرأت را با هم تلفیق کنید و از آن دوره بگویید و بنویسید.*

* دریغ و درد که کمتر از یک ماه پس از انجام این گفت و گو، در ۳۰ بهمن ۱۳۸۰ سفری به دیار باقی سفر

کرد. بادش گرمی و روانش آرمیده باد.